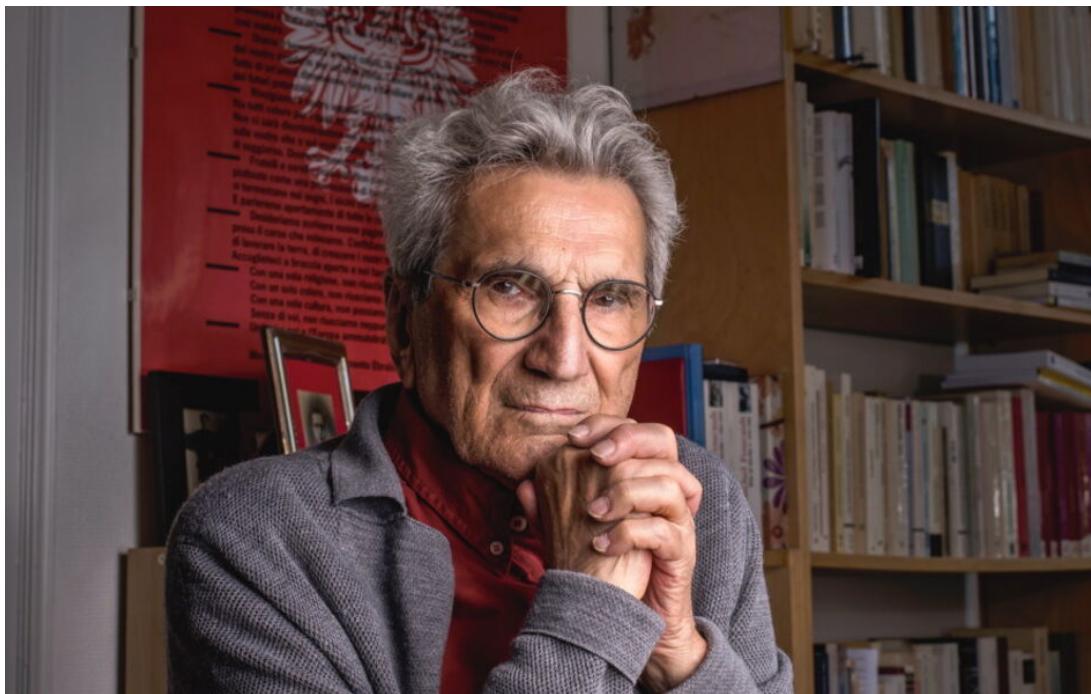


سـمـهـمـیـ دـرـ بـزـرـگـدـاـشـتـ آـنـتوـنـیـوـ نـگـرـیـ،ـ نـظـرـیـهـ پـرـداـزـ بـیـشـمـارـانـ



شیدان و ثيق



فـيـلـسـوـفـ هـنـجـارـشـكـنـ

آنتونیو نگری در اول اوت 1933 (10 مرداد 1312) در شهر پادوا در ایتالیای فاشیست آن زمان به دنیا آمد و در سن 90 سالگی در 16 دسامبر 2023 (25 آذر 1402) در شهر ویلژوئیف در حومه جنوب پاریس درگذشت.

نگری متفکری مبارز و فیلسوفی عمدۀ از اواسط قرن بیستم تا دو

دھی اول قرن بیست و یکم بود. فعالیت نظری و سیاسی او در دورانی آغاز شد و ادامه پیدا کرد که جهان دو قطبی با تغییرات و تحولات بزرگ رو برو میگردید: با دگرگونی های سیاسی، اجتماعی، فرهنگی، تکنولوژیکی و علمی. سرما یه داری، با تبدیل شدن به سیستمی جهانی، در برابر رشد و گسترش جنبش های ضد سرما یه داری از یکسو و بحران های ساختاری از سوی دیگر، دست به تغییر و تحول خود میزد. کنفرانس باندونگ در 1955، جنبش های آزادی بخش و مبارزات کشورهای غیر متعهد... به نتایجی چشمگیر در زمینه استقلال کشورهای مستعمره و نیمه مستعمره دست می یافتد. در اتحاد شوروی و کشورهای زیر سلطه ای او در اروپای شرقی رو به افول و تلاشی میرفتند. جنگ سرد به پایان خود نزدیک می شد و جهان میرفت که وارد فاز جدیدی از تضادها، دگرگونی ها، تنشها و قطب بندی ها شود. تئوری های انقلابی و به ویژه مارکسیسم، پس از طی یک دوره پر بار و انقلابی در دهه های 60 و 70، در همه جا به تقریب با شکست، بُن بَسْت و یا بحران رو برو می شدند.

در چنین زمانه‌ای غیرعادی و پرآشوب، آنتونیو نگری چون کمونیستی هنگارشکن و مبارزی آشوبگر آغاز به کار کرد. برای تغییر دنیا تخریب، سلطه و استثمار پیرامون خود. او همزمان با کار فکری و دانشگاهی اش، دست به فعالیتهای سیاسی انقلابی می‌زد. با پذیرش همهی پیامدهای ناگوار آن یعنی زندگی مخفی، تبعید، دستگیری و زندان.

آنتونیو نگری خلق‌کنندهٔ مفاهیمی نو بود، چون ۱۹۰۰، ۱۹۳۰، ۱۹۴۰... در سیاست، فلسفه، اقتصاد، تئوری و عمل مبارزاتی. او یک نظریه‌پرداز عمدۀ در نقد و نفی مارکسیسم ارتُدُکس، سوسیالیسم دولتی، سوسيالدموکراسی و چپ سنتی بود. نگری، با نگارش ۱۹۴۵ ۱۹۴۶ ۱۹۴۷، دست به امروزی کردن مارکسیسم زد و با نشر ۱۹۴۸ ۱۹۴۹ ۱۹۵۰، اسپینوزایی پس از مارکس تبیین کرد. در دوران تبعید طولانی‌اش در فرانسه، نگری وارد هم‌فکری و همکوشی با جنبش بزرگ فلسفی فرانسوی شد (در دهه‌های ۶۰ تا ۸۰). او از جمله دیالوگی پربار و مستمر با متفکرانی چون ژیل دولوز، فلیکس گواتاری، میشل فوکو، لوئی آلتوسر، آرین بالیبار، پیر ماشِری... برقرار کرد. نگری، در دوران نوسعهٔ گلوبالیزاسیون سرمایه‌داری و مقاومت بیشماران در عرصه جهان در برابر آن، با ۱۹۷۰ ۱۹۷۱ ۱۹۷۲ (جهانی شدن از نوع دیگر) در سال‌های ۲۰۰۰ همراهی و همکاری کرد.

امروزه، در فقدان آنتونیو نگری، رهایی‌خواهان جهان یکی از آندیشمندان عمدۀ در زمینه تئوری و پراتیک رهایی را از دست داده‌اند.

اکنون نگاهی به شمه‌ای از فعالیت‌های فکری و عملی او بیاندازیم.

دهه 1960: به عنوان استاد علوم سیاسی در دانشگاه پادوا، نگری دست به تدریس «دکترین دولت» می‌زند. اما فعالیت روشنفکری او، تنها در این چهارچوب باقی نمی‌ماند. از همان ابتدا در کنار کارگران شروع به مبارزه می‌کند. با پخش اعلامیه، جزو و سخنوری در مقابل درب کارخانه‌ها چون ماشینسازی فیات و در مناطق صنعتی شمال ایتالیا. در آن شرایط پر جوش و خروش مبارزات کارگری و طبقاتی، نگری وارد همکاری با گروه‌های چپ رادیکال و مارکسیست می‌شود. گروه‌هایی که هم روشنفکران و داشجویان انقلابی و هم کارگران فعال کارخانه‌ها بهویژه قشر جوان آن‌ها را دربرمی‌گرفتند. سازمان‌هایی که از چپ کلاسیک بُریده بودند. جدا و مستقل از احزاب سنتی (حزب کمونیست ایتالیا، حزب سوسیالیست) و سندیکاهای رفرمیست - و حتا در تقابل با آن‌ها - دست به فعالیت انقلابی علیه سرمایه‌داری می‌زنند. اصلی‌ترین آن‌ها، در این سال‌ها، جریان *opéraïsme* (کارگرگرائی) بود، که ماریو ترونی همراه با رانیرو پانزیری و آنتونیو نگری بنیان نهادند. کتاب مشهور *Operai e capitale* (1966) به قلم ماریو ترونی، راهنمایی شد در آن زمان برای همه‌ی کسانی که در پی انقلاب ضد سرمایه بودند. به باور ترونی در این کتاب، این انقلاب تنها می‌تواند اقدامی مشخص برای خاتمه دادن به سرمایه باشد. و این امر تنها از موضع و نقطه نظر کارگران و تنها به دست خود کارگران در آن جا که سرمایه عمل می‌کند یعنی در کارخانه‌ها میسر و پسندیده است. البته در این راه نیاز به یک نوآوری رادیکال در نوع نگاه و فعالیت جنبش کارگری و گست آن از سنتهای فکری و مبارزاتی تا کنونی، نیاز به یک نوآوری در مارکسیسم و به طور کلی در تئوری ضد سرمایه‌داری کلاسیک است که ترونی در کتاب *Operai e capitale* به تفصیل، هم از لحاظ تاریخی و هم در وضعیت آن روز مناسبات کار و سرمایه، بدان می‌پردازد. نگری در همین دوره در انتشار

میکند. در سال 1969، در دوره‌ی معروف به "پائیز داغ" Automno caldo، شمال ایتالیا با یک موج گستردگی از اعتراضات و اعتضابات کارگری در کارخانه‌ها و با یک جنبش دانشجویی رادیکال رو به رو می‌شود. به واقع، با کمی تأخیر، جنبش مهی 68 فرانسه به این کشور نیز سرایت می‌کند. در همین زمان (1969)، نگری، همراه با عده‌ای دیگر از فعالین، دست به ایجاد تشکلی به نام Potere operaio می‌زنند. این سازمان مرکب از تجمع گروه‌های مختلف و فعال کارگری، روشنفکری و دانشجویی بود.

دهه 1970: اشغال کارخانه فیات توسط کارگران در شهر تورن، سازمان *Potere operaio* از طرف دولت منحل اعلام می‌شود. در سال 1973، این تشکیلات، که به فعالیت مخفی و رادیکال روی آورده بود، خود را منحل می‌کند. بخش از فعالیت‌ها به *Autonomia Operaia* و دیگر گروه‌های طرفدار مشی مسلحانه می‌پیوندد. بخشی دیگر دست به تشکیل *Autonomia Operaia* (آتومنومیا اوپراویا) می‌زنند. آتومنومیا جریانی کما بیش افقی و غیر مرکز بودند که ریشه در *Autonomia Operaia* داشتند. مستقل از سندیکاهای احزاب عمل می‌کردند و بیشتر مخالف و منتقد آنها از نگاه ضد رفرمیست و ضد بوروکراتیک بودند. به طور عمده از تجمعات مختلف کارگری، دانشجویی و فعالان روشنفکری تشکیل می‌شوند و از همکاری نشریه *Rosso* (سرخ) برخوردار بودند. در جنبش ایتالیایی دهه 70، که حرکتی رادیکال، خودختار و گسترده بود، نگری بر روی مفهوم «کارگر اجتماعی»، که از پرداخت خاست، در مقابل «کارگر-انبوه»، تأکید می‌ورزید.

در سال 1977 حکم دستگیری نگری صادر میشود. او مخفیانه از ایتالیا خارج میشود و از راه سوئیس به فرانسه میرود و در این کشور تحت حمایت روشنفکران چپ فرانسه قرار میگیرد. در این دوره تبعید اول، و سپس در تبعید دوم و اقامت طولانیاش در فرانسه، نگری همیشه در همکوشی و همفکری با نو اندیشان فرانسوی، بهویژه گواتاری و دولوز، قرار داشته است. در سال 1978، نگری کتاب *Il potere operaio*^۲ را منتشر میکند. در ۷ آوریل 1979، هیئت رهبری Potere operaio دستگیر میشود. از جمله نگری که به ایتالیا بازگشته بود، به اتهام بیاساس مشارکت در قتل الدو مورو، نخست وزیر وقت ایتالیا، به زندان میافتد. اما کمی بعد، در دسامبر 1979، از او رفع اتهام میشود. با این حال، چهار

سال و نیم در بازداشت احتیاطی به سر میبرد.

1981: در زندان تا سال 1983، نگری به کار فکری و نوشتاری خود ادامه میدهد. بهویژه کتاب *آنطونیو نگری* (1979)³ و با همکاری فلیکس گواتاری کتاب *آنطونیو نگری* (1980)⁴ را مینویسد. اما یکی از مهمترین آثار آنتونیو نگری با تیتر اول: *آنطونیو نگری* و تیتر دوم: *آنطونیو نگری* در سال 1981 و در زندان به رشته تحریر در میآید. این کتاب در سال 1982 با پیشگفتارهای ژریل دولوز، پیر ماشیر و الکساندر ماترون از ایتالیا یعنی به فرانسه ترجمه و منتشر میشود. تأثیر این کتاب بر روی جنبش نظری و عملی مارکسیستی آن زمان بیاندازه مهم بود و همچنان نیز امروز این اثر رهنمونی است در نوآوری در فلسفه سیاسی و در بازبینی مفاهیم آن. به خصوص در نمایاندن یک دریافت نوین و رها بیخواهانه از اندیشه نظری - سیاسی اسپینوزا و اسپینوزیسم به طور کلی، در مقابله با هگل و هگلیانیسم و در نقد ماکسیسم ارتدکس و تئوریهای اقتدارگرا و ضد دموکراتیک. نگری دو کتاب دیگر درباره اسپینوزا مینویسد: یکی در سال 1994 با عنوان: *آنطونیو نگری - اسپینوزا* (۱) و دیگری در سال 2010 با عنوان: *آنطونیو نگری*.⁵ همچنین باید اشاره کنیم به طرح ایده و مفهوم *آنطونیو نگری*، که برای نخستین بار در فلسفه سیاسی توسط نگری مطرح میشود، که البته از اسپینوزا الهام میگیرد و در نوشهای سیاسی و فلسفی اش بسط و توسعه میدهد. از جمله در کتابی که در سال 1997 زیر عنوان: *آنطونیو نگری*: *آنطونیو نگری* منتشر میکند. ژاک رانسر، در این باره، بر یک نکته مهم در تز اصلی نگری چنین تأکید میکند: " [منظور رانسر در اینجا، ایده آنطونیو نگری وجود دارد] است که هم در کتاب *آنطونیو نگری* و هم در جاهای دیگر چون تفسیری بدیع و شورشگرانه از اسپینوزیسم از طرف نگری طرح میشود" ⁶.

⁹"*آنطونیو نگری* در اندیشه اسپینوزا".

۱۹۸۳: تبعید ۱۴ ساله. در این سال، نگری از طرف حزب رادیکال به نمایندگی مجلس ایتالیا انتخاب می‌شود. با وجودی که هنوز حکومیت‌اش ادامه دارد، اما به دلیل مصونیت نمایندگان مجلس، او از زندان خارج می‌شود. چند ماه بعد مصونیت قضائی او لغو می‌گردد و او باید به زندان برگردد. اما نگری، با همبستگی رفقاً‌یش در فرانسه، دست به تبعید می‌زند و از دولت سوسیالیست فرانسه به ریاست جمهوری فرانسوا میتران درخواست پناهندگی می‌کند. پاره‌ای دیگر از همراهان سیاسی نگری و دیگر فعالان رادیکال ایتالیاً‌یی که در پیگرد پلیس دولت خود در آن زمان قرار داشتند همین راه پناهندگی به فرانسه را انتخاب می‌کنند. سرانجام، در سال ۱۹۸۴، دادگاه کیفری یک غیاباً نگری را به ۳۰ سال حبس و دادگاه کیفری دو در سال ۱۹۸۷، حکومیت او را به ۱۲ سال زندان تقلیل می‌دهد.

۱۹۹۷: کشورش بر می‌گردد. نگری پس از ۱۴ سال تبعید در فرانسه به کشورش بر می‌گردد و برای اتمام حکومیت خود بار دیگر محبوس می‌شود. او در مجموع ۶ سال و نیم در زندان به سرمی‌برد. در مدت زندان دوم خود، در سال ۲۰۰۰، با همکاری مایکل هاردت کتاب ^{۱۰} **پناهندگی را می‌نویسد**، که با استقبال فراوان کنشگران محافل چپِ رادیکال و فراتر روبرو می‌شود.

تر اصلی این اثر دربارهٔ افول حاکمیت دولت - ملت‌ها - *États-Nations* و عدم توانایی آنها در تنظیم مناسبات اقتصادی و فرهنگی در سطح کشوری و جهانی است. به باور نویسنده‌گان **postfordisme**، شرایط جدید جهانی، که **postfordisme** می‌نماید، اختلاف بزرگی دارد با دوران امپریالیسم که بر سیستم تولیدی فُردیسم ^{۱۱} بنا شده بود. این شرایط و تحولات جدید، نشانه‌های اصلی برآمدن یک امپراطوری جدید جهانی را تشکیل می‌دهند. به عکس امپریالیسم، این امپراطوری متمرکز نیست، یک مرکز یا کانون ندارد، در یک جا، یک کشور یا یک منطقه قرار ندارد. به همان سان نیز مرز ندارد. محدوده یا چهارچوب ثابت ندارد. امپراطوری یک دستگاه سلطنه، غیر متمرکز و فرامنطقه‌ای است. با افول و از بین رفتن دولت - ملت‌ها، امپراطوری تمامی پهنه‌ی جهان را دربر می‌گیرد.

البته کتاب **پناهندگی را** در محیط روشنفکری جهان دامن زده است. از جمله در مورد پیش‌بینی زوال قطعی دولت - ملت‌ها در جهان و به جای آنها

شکلگیری یک امپراطوری جهانی با همه‌ی ویژگی‌ها یش. اما در همان زمان طرح میشد و امروز نیز به طور عینی ملاحظه می‌کنیم که با فروپاشی بلوک شوروی، پایان یا فتن جهان تکقطبی و بالا آمدن قدرت‌های جدید، از یکسو دولت - ملت‌ها از بین نرفته و نمی‌روند و از سوی دیگر روند اوضاع دنیا بیش از بیش به سوی شکلگیری «امپراطوری‌های» بزرگ و کوچک جهانی و منطقه‌ای (در اشکال اقتدارگرا، توتالیتر، دینی، لیبرال و غیره) و گسترش آنها سیر می‌کند تا به سوی شکلگرفتن یک امپراطوری واحد، ولو غیر متمرکز و همراه با تضادها و جنگ‌های داخلی، آن گونه که نگرانی و هاردت در کتاب خود، به رغم بسیاری مطالب و مواضع صحیح آن، طرح می‌کنند.

13,, . □□□ □□□□□□ □□□□□□

این سال نگری و هاردت منتشر می‌کنند. این واژه به معنای *جمهوری*، *جمهوریت* یا *جمهوریت* Res publica *جمهوری* از سنت رادیکال انگلیسی می‌نامیم. مفهوم *جمهوری* از سنت رادیکال پیداست، برخیزد. موضوع اصلی این اثر، همانگونه که از نامش پیداست، ادامه‌ی نقد اوضاع کنونی جهان، در پی دو کتاب مشترک پیشین یعنی *جمهوری* و *جهان* و طرح ضرورت بنیاد جهانی نو و اداره‌ی آن است، بر مبنای *جمهوری* *Le commun* و تقسیم ثروت‌های روی زمین. ماهیت این *جمهوری* نیز، که نگری و هاردت در این کتاب و در دیگر آثار چارگانه‌ی خود طرح می‌کنند، زیست‌بومی *ecologique* و همچنین زیست‌سیاست *biopolitique* است که از میشل فوكو و ام می‌گیرند. از نگاه دو نویسنده ما، *جمهوری* در برگیرنده‌ی تمامی شناختها، زبان‌ها، تصویرها (ایمازها)، رمزها (کُدها)، عاطفه‌ها و شبکه‌های ارتباطی است که جامعه به طور جمعی (کُلکتیو) تولید می‌کند. در برابر جمهوری، که در جریان انقلاب‌های بورژوازی و قوانین اساسی آن‌ها، تبدیل به جمهوری مالکیت خصوصی شده است، چه در سطح ملی و چه در سطح جهانی، بیشماران باید *جمهوری* را در دست گرفته و به تصاحب خود درآورد تا از این راه تبدیل به یک پیروزه سازماندهی سیاسی شود.

نگری و هاردت است که در این سال انتشار می‌باشد. میدانیم که از 2010 تا زمان نگارش این کتاب در 2017، جنبش‌های نوین میدانی و ضد سیستمی در سرتاسر جهان، از غرب تا شرق، برپا شدند. از جمله بهار عربی بهویژه در تونس (17 دسامبر 2010) و مصر با اشغال میدان تحریر (25 زانویه 2011)؛ جنبش خشمگینان اسپا نیا (15 مه 2011)؛ جنبش میدان سینتاگما در آتن (25 مه 2011)؛ جنبش اشغال وال استریت در نیویورک (17 سپتامبر 2011)؛ جنبش اشغال پارک تقسیم گزی در استانبول - ترکیه (28 مه 2013) و جنبش شب بیدار در فرانسه (31 مارس 2016). این جنبشها، در زمان حیات نگری، در مجموع همگی، بدون رهبری بودند. با این که برخی از آن‌ها دستاوردهایی داشتند اما هیچ کدام به پیروزی و تحقق خواسته‌های شان یعنی تغییرات ساختاری، براندازی

رژیم‌های اقتدارگرا و دیکتا توری، پایان دادن به سرکوب‌های دولتی...
دست نیافتند.

در رابطه با این جنبشها، یک پرسش اصلی در سراسر کتاب نگری و هاردت مطرح می‌شود : چرا این جنبشها، که ترجمان خواستها و امیال بیشماران در کشورهای مختلف بودند، قادر به ایجاد تغییرات پایدار و ماندگار نشدند. چرا نتوانستند جامعه یا مناسبات نوینی به وجود آورند که هر چه بیشتر دموکراتیک و هر چه بیشتر عادلانه و برابرانه باشد؟ نگری و هاردت در عین حال می‌نویسند که بعضی‌ها بر این باورند که این جنبشها، اگر فقط رهبری‌هایی نوین می‌داشتند، قادر به کسب پیروزی‌ها بی‌می‌شوند. به هر رو، نویسندگان *Storia di un comunista* مغضل این جنبش‌های نوین بدون رهبری را که بر مجمع عمومی و مدیریت مستقیم و جمعی مبتنی‌اند، چنین توضیح می‌دهند. امروزه با بالارفتن احزاب راستگرا و اقتدارگرا در بسیاری از کشورها، مسئله‌ی متشكل شدن به صورت دموکراتیک و کارآمد بیش از بیش ناگزیر می‌شود. اگر سازماندهی‌های سیاسی امروزی به صورت افقی، شبکه‌ای، مستقیم و بدون رهبری کفاف نمی‌دهند که نمی‌دهند، اما در هر صورت بازگشت به اشکال سنتی و مرکز رهبریت سیاسی نه پذیرفتی است و نه امکان‌پذیر. به جای این شکل‌های کلاسیک، نگری و هاردت معتقدند که نقشها و کارکردهای آشنا و کلاسیک باید وارونه گردند. یعنی رهبران باید عمل تاکتیکی کوتاه مدت را بر عهده گیرند و بیشماران امر استراتژی را رهبری و هدایت نمایند. به بیان دیگر، اگر این جنبش‌های نوین اجتماعی می‌خواهند انقلاب معنا داری را تحقق بخشنده، باید شیوه‌هایی از سازماندهی به صورت انجمنی یا مجموعی به کارگیرند و ساختارهایی برای تصمیم‌گیری ابداع کنند که کارایی داشته و بر دموکراسی هر چه گسترده‌تر متكی باشند. با تکیه روی ایده‌هایی که در نوشتارهای قبلی خود بسط داده‌اند، نگری و هاردت در این کتاب سعی می‌کنند یک طرح پیشنهادی مناسب شرایط روز به باور خود ارائه دهند. در این طرح، به بررسی شیوه‌هایی می‌پردازند که با توصل به آنها، جنبش‌های افقی کنونی می‌توانند به صورت گسترده توانایی‌های خود را در تعیین استراتژی سیاسی و تصمیم‌گیری برای انجام تغییراتی دموکراتیک و پایدار رشد دهند. از دید نگری و هاردت، ما هنوز به چشم خود ندیده‌ایم چه چیز امکان‌پذیر است، هنگامی که بیشماران گردهم آیند.

(بیوگرافی آنتونیو نگری)، بیوگرافی آنتونیو نگری به قلم خود او است که در سه جلد، به ترتیب در سال‌های 2015، 2017 و 2020 به زبان ایتالیاً ب منتشر می‌کند.

بیشماران و رها بی

متنی که زیر عنوان *آن‌کسانی‌ها* در پایان این نوشته آورده‌ایم، مقاله‌ای است از آنتونیو نگری، که در بهار 2002 در نشریه فرانسوی مولتیتود (*multitudes*) شماره‌ی 9 با ترجمه‌ی فرانسوا ماترون به چاپ رسیده است. پیش از این، در اکتبر همان سال، ما ترجمه فارسی آن را در نشریه *ارگان* (ارگان *آن‌کسانی‌ها* *آن‌کسانی‌ها*) شماره‌ی 68 منتشر کردیم. اکنون در بزرگداشت آنتونیو نگری و بازبینی اندیشه‌ی سیاسی - فلسفی او، گزیده‌هایی اصلی از نوشتار او را بار دیگر، اما با تصحیحات ویراستاری و مضمونی، در اختیار کنشگران رهاییخواه ایران قرار می‌دهیم. با این انگیزه که بر اهمیت نظریه‌های نوآورانه‌ی نگری در شرایط امروزی جهان تأکید ورزیم. به طور مشخص در تبیین تئوری و پراید *آن‌کسانی‌ها* چون مفهومی همچنان کارآمد، و بی تردید با پروبلما تیک‌ها یش، در مبارزه‌ی رهاییخواهانه.

ابداع مفهوم *آن‌کسانی‌ها* در پی یک سلسله تحولات عینی، تأملات تئوریک و تجارب عملی در جریان مبارزه برای ایجاد تغییرات اجتماعی و انقلابی قرار می‌گیرد. در پی نقد و نفی اندیشه و فلسفه‌ی سیاسی کلاسیک و در گستاخ از آن. در پی سال‌های پر التهاب دهه 1960، جنبش مهی 1968 و پس از آن در دهه 1970 در جهان. در جریان جنبش‌های نوین رهاییخواهانه از سوی دانشجویان، زنان، اقلیت‌ها و غیره. در بستر تغییرات و تحولات ساختاری در سیستم سرمایه‌داری جهانی. در شرایط رکود مبارزات طبقاتی در اشکال سنتی از یکسو و فروپاشی سیستم سوسيالیسم واقع موجود در نظریه و عمل از سوی دیگر. سرانجام در پی افول یا ورشکستگی احزاب کمونیست و سوسيالیست در جهان و بُن‌بست تئوری‌های مارکسیستی کلاسیک یا ارتُدُکس که پاسخگوی اوضاع و احوال دنیاً کنوی نمی‌باشد.

در این میان، «سیاست» (پولیتیک) در دو هستی متضاد طرح می‌شود.

از یکسو، در اندیشه و عملی که اقتدار، حاکمیت، یگانگی، سلسله مراتب و در نهایت تمامیت‌خواهی را زیر سلطه‌ی قدرتی برین (ترا فرازنده)، چه خدایی و یا چه زمینی، برقرار می‌سازد. این همانی است که ما **اداره** **اداره** **اداره** می‌نامیم که امروزه در همه جا کما بیش اجرا می‌شود و حاکم است. اما از سوی دیگر و در تضاد و تقابل با این «سیاست»، ما اندیشه و عمل از نوع و سخن دیگری را قرار می‌دهیم. یعنی «سیاست» چون مشارکت و دخالت مستقیم و بدون نمایندگی بیشماران در اداره‌ی امور خود، در همزیستی تعارضی با هم، در حفظ تکبودی‌ها و چندگانگی‌های‌شان، اختلافها و اشتراک‌های‌شان، برای رهایی از سلطه‌ی هر نیروی برین و مقتدر بر جامعه چون دولت، حکومت، حاکمیت، حزب، طبقه، سرمایه و غیره. نظریه و مفهوم هستی‌شناسیک بیشماران در خدمت به این دریافت دوم از «سیاست» و در کانون مرکزی آن معنا پیدا می‌کند.

اما گستاخ از سیاست به معنای قدرت، حکومت، حاکمیت و یگانه‌گرایی، بدون گستاخ از فلسفه‌ی سیاسی کلاسیک میسر نیست. فلسفه‌ای اقتدارگرا که افلاطون بانی آن بود و پس از او، هابز، روسو، هگل و مارکسیست‌های توئالیتر ادامه‌دهنگان آن شدند. فلسفه‌ای مبتنی بر جبرباوری و یگانه‌گرایی، مبتنی بر حذف ستیز، اختلاف، تضاد، چندگانگی و پلورالیسم. در اینجا نیز، نظریه بیشماران - با تأکید بر تکبودی‌ها، تفاوت‌ها، تضاد‌های، اختلافها و پلورالیسم - به منزله فلسفه‌ای رهایخ‌خواهانه در برابر فلسفه‌ای سیاسی اقتدارگرا مطرح می‌شود.

بانی و نظریه‌پرداز نخستین بیشماران در فلسفه، باروخ اسپینوزا (1632-1677) است. در کتاب **اداره** **اداره** **اداره** و در نوشتارهای دیگرش درباره بیشماران (از جمله در همین مقاله‌ی او، زیر عنوان: **اداره** **اداره** **اداره** **اداره**، که در زیر آورده‌ایم)، آنتونیو نگری از «خوانش شورشگرانه فلسفه‌ای اسپینوزا» سخن می‌گوید. این فیلسوف بزرگ هلندی که در اثر معروفش، رساله‌ی سیاسی (1677)، «**اداره** **اداره** **اداره**» را در قلب مسئله‌ی سیاست و تاریخ قرار می‌دهد. اسپینوزا که برای نخستین بار دست به یک جا بجا یی ریشه‌ای می‌زند: تغییر مکان از سرمین حقوقی مورد بحث فلسفه‌ی کلاسیک و متغیران سیاسی چون روسو و هابز (قرارداد یا حق طبیعی) به سرمین هستی‌شناسی، یعنی آن‌جا که نیروی تلاش، مبارزه و مقاومت و بیش از هر چیز **اداره** **اداره** **اداره** **اداره** ... مطح می‌شود.

جدال بزرگ امروزی در اندیشه و فلسفه سیاسی، بین دو گرایش عمده و تاریخی است: **اقتدارگرا** و **رها ییخواه**. هر دو بر سر نقش و جایگاه بیشماران چون هستی اجتماعی است.

گرایش اقتدارگرا سوی به یگانه کردن بیشماران، رهبری و هدایت آن تحت قیومیت قدرتی ترا فرازنده، زمینی یا آسمانی، حقوقی یا فراردادی، حزبی یا طبقاتی دارد. غایت فکری و عملی این جریان همواره این بوده و هست که چندگانگی پلورالیستی بیشماران را به همسانی و یکسانی درآورد. هواداران این گرایش در نهایت، به گفته‌ی نگری، از «توانمندی بیشماران» همچون **نیازمندی** وحشت دارند. همواره در پی مهار کردن این دیو مهیب می‌باشد. زیرا که اعمال و رفتار بیشماران در چندگانی‌شان، در مقاومت‌های‌شان، چهارچوب‌پذیر و حد پذیر و قابل پیش‌بینی و اندازه‌گیری نیست. در نتیجه از نظر اینان غیر «طبیعی» و غیر «عقلانی» (راسیونل) می‌باشد. در یک کلام، مقدرات این گرایش اقتدارگرا، در نظریه و عمل، چیزی خواهند بود جز دولت‌گرایی، حاکمیت، سلطه، دیکتا توری و اقتدارگرایی.

گرایش رها ییخواه اما، در مقابل با گرایش اولی که تا کنون غالب و حاکم بوده و همچنان نیز هست، بیشماران را اصل هستی، اصل بودن و شدن، اصل فعالیت اجتماعی، اصل سیاست و سرانجام اصل دگردیسی جامعه، جهان و انسان می‌شمارد. بیشماران، از دیدگاه رها ییخواهانه، که در فلسفه آنتونیو نگری طرح می‌شود، نام یک درون‌باشی (*immanence*) است. واحد نیست، چندگانه است. تکثر فردیت‌ها، اختلاف‌ها و ویژگی‌های است. جمع تکبودی‌هایی است که «نما یندگی‌پذیر» نیست. مقوله‌ای است البته «طبقاتی»، اما نه در مفهوم کلاسیک مارکسیستی از طبقه کارگر یعنی در محدوده کارگران صنعتی، بلکه به قول نگری در معنای **نیازمندی**، یعنی **نیازمندی** **نیازمندی** **نیازمندی** **نیازمندی** **نیازمندی** در سطحی عمومی و گسترده. جنبش بیشماران، جنبش برای دموکراسی رادیکال است. جنبش مقاومت و گذار نوآورانه است. گذار به آزادی و شادی در بحران و رنج، در پیوند و گسترش، در جدایی و اشتراک است. بیشماران، تومندی است، بیشماری بدنهاست، نیرو در جهت تصاحب بدنهاست. بیشماران، بازیگر فعل اجتماعی است، خودسازمانده، خودگردان و خودمختار است. در نفی و رد حاکمیت و سلسه‌مراتب است. در نفی و رد فرمابنده و فرمانروایی است.

مفهوم بیشماران از دیدگاه نگری

آنتونیو نگری و مایکل هاردت در یکی از چهار اثر مشترک و پرآوازه‌ی خود زیر عنوان *ایجاد اقتصاد انسان* - *آینده اقتصاد انسان* که در سال 2004 انتشار یافت، در باره‌ی مفهوم بیشماران و مقدراً تش نظریه‌ی فلسفی - سیاسی خود را به تفصیل ارائه می‌دهند. آنها، در مقدمه‌ی این کتاب زیر عنوان *ایجاد اقتصاد انسان*، مفهوم بیشماران را از مفاهیم «مردم»، «توده‌ها» و «طبقه کارگر» به طور اساس متمایز می‌کنند. شمه‌ای از توضیح و تحلیل آنها را در زیر باز گویی می‌کنیم. (گزاره‌هایی که در زیر آورده‌ایم از ترجمه کتاب *ایجاد اقتصاد انسان* به فارسی است که در سنجش با متن فرانسوی اصلاحاتی بر آن وارد کرده‌ایم.

مفهوم مردم (people, people) و تمايزش با مفهوم بيشماران
چنین بيان مي شوند:

مفهوم توده‌ها (masses) و تمایزش با مفهوم بیشماران را نگری و هاردت چنین توضیح می‌دهند:

□ □□□□□ □□ □□□□□□ □□ □□□ □□ □□□□□ □□□□□□ “
□□□□ □□□□ □□□□□ □□□□□ □□ □□□□ □□□□□□ □□□□
□□□□□ □□ □□□□ □□□□□□ □□ □□□ □□□□ □□□ □ . □□□□
□□ □□ □□□ □□□□□□ □□□□ □□ □□□ □□□□ □□□ □□ □□
□□□□ □□□□ . □□□□□□ □□□□ □□□□ □□□□ □□□□ □□□□
□□ □□ □□□□□ □□ □□□□□□ □□□□ □□□ □ . □□□□

”**م**ف**ه**و **ط**ب**ق**ه **ک**ار**گ**ر** و تمايزش با مفهوم بيشاران را چنین شرح ميدهند:**********************

”**م**ف**ه**و **ط**ب**ق**ه **ک**ار**گ**ر** و تمايزش با مفهوم بيشاران را چنین شرح ميدهند:**********************

در ادامه اين مفهومسازی از بيشاران و تمايزهای اساسی آن با سه مفهوم مردم، تودهها و طبقه‌ی کارگر، نگری و هاردت در همان مقدمه‌ی کتاب خود طرح می‌کنند که دو مشخصه‌ی بيشاران امروزه می‌توانند **م**ف**ه**و **ط**ب**ق**ه **ک**ار**گ**ر** باشند.**********************

«**م**ف**ه**و **ط**ب**ق**ه **ک**ار**گ**ر** و تمايزش با مفهوم بيشاران را چنین شرح ميدهند:**********************

The image consists of a large grid of black rectangles arranged in horizontal rows. Each row contains approximately 20-25 rectangles, which are slightly taller than they are wide. The rectangles are evenly spaced and extend across the width of the frame. The overall effect is a series of horizontal bars or a textured background.

16", .

مارس 2024 - اسفند 1402

تارنمای شیدان وثیق
<http://www.chidan-vassigh.com>

یادداشت‌ها

Ouvriers et Capital, Entremonde, 2016 Mario TRONTI -1

Antonio NEGRI, *La classe ouvrière contre l'État*, Galilée, -2
1978

Antonio NEGRI, *Marx au-delà de Marx – Cahiers du travail* -3
sur les « *Grundrisse* », Bourgeois, 1979

Antonio NEGRI – Felix GUATTARI, *Les nouveaux espaces de liberté*, -4
éditions Dominique Bedou, 1985

Antonio NEGRI, *L'Anatomie Sauvage : puissance et pouvoir*-5
chez Spinoza, PUF, 1982

Antonio NEGRI, *Spinoza subversif: variations (in)actuelles*, -6
Krimé, 1994

Antonio NEGRI, *Spinoza et nous*, Galilée, 2010-7

Antonio NEGRI, *Le pouvoir constituant : essai sur les alternatives de la modernité*, -8
PUF, 1997

Jacques RANCIÈRE, *Les mots et les torts*, Paris, La-9
Fabrique, 2021

Antonio NEGRI, Michael HARDT, *Empire*, EXILS, 2000-10

neuf leçons en forme d'exercices, Calmann Lévy, 2000:-11
Antonio NEGRI, *Kairos, Alma Venus, Multitude*

Antonio NEGRI, *Multitude : Guerre et démocratie à l'époque de l'empire*, La découverte, -12
2004

Roberto NIGRO, ANTONIO NEGRI *Une philosophie de la-13 subversion*, Éditions Amsterdam, Page 17, 2023

Antonio NEGRI, Michael HARDT, *Commonwealth*, Gallimard, -14
2012

Antonio NEGRI, Michael HARDT, *Assembly*, Oxford University-15
Press Inc, 2017

16-همهی گزاره‌ها در بارهی مفهوم بیشماران از دیدگاه نگری، از ترجمه‌ی فارسی کتاب *النونیو* توسط منوچهر هزارخوانی برگرفته شده‌اند، پس از برابر سازی با متن فرانسوی و انجام برخی اصلاحات ویراستاری و مضمونی. صفحه‌های مربوطه در انتشارات فرانسوی (ر.ک. به یادداشت 12 در بالا) عبارتند از: 7، 8، 9 و 10 که در فصل اول با تیتر *النونیو* درج شده‌اند.

برای یک تعریف هستی‌شناسیک از بیشماران*

(گزیده‌ها)

آنتونیو نگری

(2002)

1. بیشماران^۱ نام یک آندرباش^۲ است. بیشماران مجموعه‌ای از تکبودی‌ها^۳ است. با حرکت از این ملاحظات و آنگاه که مفهوم مردم از از هر برینی^۴ رهایی یافت، بی‌درنگ می‌توان دست به یک تعریف هستی‌شناسیک^۵ از *النونیو* می‌توانید^۶ زد. می‌دانیم که در سنت برتری‌جویانه مدرنیته، مفهوم مردم چگونه شکل گرفته است. هابز، روسو و هگل، هر یک به سهم خود و هر یک به شیوه‌ی خود، مفهوم مردم^۷ را بر اساس ترا فرازندگی^۸ حاکمیت^۹ تبیین کردند. بیشماران، در ذهن این اندیشمندان، هم چون کائوس^۹ و جنگ انگاشته

می‌شد. با حرکت از این مبنا، اندیشه‌ای مدرن به دو گونه عمل می‌کند: از یکسو، بیشماران را از تکبودی‌ها تحرید و تعالیوار^{۱۰} آن را زیر مفهوم مردم، یگانه و یکپارچه می‌کند و از سوی دیگر، مجموعه‌ی تکبودی‌های تشکیل‌دهنده‌ی بیشماران را فسخ و از آن توده‌ای^{۱۱} از افراد می‌سازد. طبیعتگرایی حقوقی، چه مبادی تجربی داشته باشد و چه ایدئالیستی، همواره یک اندیشه‌ی ترا فرازندگی و انحلال‌کننده‌ی پلان آند رباش است. نظریه بیشماران اما بر عکس ایجاب می‌کند که سوزه‌ها برای خود و به حساب خود صحبت کنند: بحث در اینجا، نه بر سر **استثمار** بلکه **استثمار انسان** است.

۲. بیشماران یک **استثمار انسان** است. در واقع، بیشماران همیشه تولیدگر است، همیشه در تحرک است. بیشماران، از نقطه نظر زمانی، در تولیدگری استثمار می‌شود و از نقطه نظر مکانی، به منزله‌ی تشکیل‌دهنده‌ی یک جامعه‌ی مولد و یک تعاون اجتماعی برای تولید، باز هم استثمار می‌شود.

مفهوم «طبقه بیشماران» را نه بسان مفهوم طبقه کارگر بلکه به گونه‌ای دیگر باید مورد توجه قرار داد. مفهوم طبقه کارگر در واقع مفهوم محدودی است، هم از نقطه نظر تولید (زیرا که به طور اساسی زحمتکشان صنعتی را شامل می‌شود) و هم از نقطه نظر تعاون اجتماعی (چون بخش کوچکی از زحمتکشان فعال در کل تولید اجتماعی را در بر می‌گیرد). جدل روزا لوکزامبورگ علیه کارگرگرانی، تنگنظرانه‌ی بین‌الملل دوم و علیه نظریه‌ی اشرافیت کارگری، پیشگویی نام بیشماران بود. اتفاقی نبود که شدت درگیری او با اشرافیت کارگری همراه بود در عین حال با شدت حملاتش علیه ناسیونالیسم بالار و نده در درون جنبش کارگری زمانه‌اش.

اگر بیشماران را چون مفهومی طبقانی طرح کنیم، مفهوم **استثمار انسان** آنگاه به معنای استثمار **استثمار انسان** تعریف خواهد شد. تعاون، البته، **استثمار انسان** استثمار **استثمار انسان**. بنابراین استثمار به معنای استثمار کلیت تکبودی‌ها، استثمار شبکه‌های سازنده‌ی این کلیت، استثمار کلیتی که این شبکه‌ها را در بر می‌گیرد و غیره.

توجه خواهیم داشت که برداشت «مُدرن» از استثمار (به گونه‌ای که مارکس توصیف می‌کرد) با مفهومی از تولید که بازیگران آن را

افراد تشکیل می‌دهند همچو این دارد. کار، تنها به دلیل وجود افرادی که عمل می‌کنند توسط قانون ارزش قابل اندازه‌گیری می‌شود. مفهوم توده (به منزله تکثر بینهایت افراد) نیز یک مفهوم اندازه‌گیری است: خیلی بیشتر نیز در اقتصاد سیاسی کار با چنین هدفی ساخته شده است. توده، بدین معنا، همبسته با سرمایه است، درست همانند مردم که همبسته با حاکمیت است. افزون بر این، بیهوده نیست که مفهوم مردم نیز یک اندازه‌گیری است، بهویژه در روایت موشکافانه کینزی¹² و بهزیستی باورانه¹³ اقتصاد سیاسی. در برابر اما، استثمار بیشماران غیر قابل اندازه‌گیری است. قدرت استثمار به مقابله با تکبودی‌هایی می‌رود که اندازه‌گیر ناپذیر است. یعنی خارج از اندازه و فرای اندازه قرار دارند و بیاندازه می‌باشند.

اگر این گذار تاریخی را چون گذاری ¹⁴ (به معنای هستی‌شناسیک) تبیین کنیم، مفهوم آن این است که ملاک‌ها و ساز و برگ‌های اندازه‌گیری که در دوره‌ای اعتبار داشتند، اکنون دیگر بطور رادیکال زیر پرسش می‌روند. ما امروز در چنین دوران گذاری زندگی می‌کنیم و نمی‌توان گفت که ملاک‌ها یا ساز و برگ‌های اندازه‌گیری نوینی در حال پیدایشاند و به ما عرضه می‌شوند.

۳. اکنون لازم است کمی بیشتر بر تفاوت میان مفهوم بیشماران با مفهوم مردم پافشاری کنیم. بیشماران را نمی‌توان با واژگان قراردادگرایی¹⁵ دریافت و توضیح داد (از قراردادگرایی من کمتر یک آزمون تجربی می‌فهمم و بیشتر چیزی که به فلسفه ترا فرازنده می‌انجامد). در کلی‌ترین معنایش، بیشماران نسبت به نمایندگی¹⁶ بدگمان است، زیرا که یک چندگانگی اندازه‌گیر ناپذیر است. مردم همیشه همچون یک واحد نمایندگی می‌شود، در صورتی که بیشماران ¹⁷ است زیرا که از نگاه عقل‌باوری‌های فرجام‌شناسیک و ترا فرازنده مدرنیته، پدیداری هولناک می‌باشد. در تقابل با مفهوم مردم، بیشماران به معنای چندگانگی ویژه و جهانروایی¹⁸ عینی است. [از نظر قراردادگرایی]، مردم بدن اجتماعی¹⁹ را تشکیل می‌داد، اما بیشماران، خیر، زیرا که بیشماران جسم زندگی است. اگر ما بیشماران را از سویی در تقابل با مردم قرار می‌دهیم، همچنین از سوی دیگر نیز باید آن را در تقابل با توده‌ها²⁰ و

عوام²¹ نیز قرار دهیم. توده‌ها و عوام واژه‌هایی بودند به طور غالب برای نامیدن یک نیروی اجتماعی غیرعقلانی و کُنُش پذیر، خطرناک و خشن، که به دلیل همین مشخصات نیز این نیرو به آسانی آلت دست قرار می‌گرفت. اما بیشماران، خود یک کنشگر اجتماعی کوشاست. یک چندگانگی است که عمل می‌کند. بیشماران، همچون مردم، یگانه نیست، بلکه بر خلاف توده‌ها و عوام، می‌توانیم آن را بسان ۱۰۰۰۰۰۰۰ بنگریم. به واقع، بیشماران، کنشگر فعالی است که خود - سازماندهی می‌کند. یکی از امتیازهای بزرگ مفهوم بیشماران، بدین ترتیب، این است که تمامی استدلال‌های مُدرن مبتنی بر «ترس از توده‌ها» و یا «جبارت اکثریت» را خنثی می‌سازد. یعنی استدلال‌هایی که غالباً همچون شکلی از شانتاز مورد استفاده قرار می‌گیرند تا ما را وادار به پذیرش (و حتا تقاضای) اسارت خودمان کنند.

از نظرگاه قدرت، با بیشماران چه کار می‌توان کرد؟ در واقع مطلقاً هیچ کار، زیرا مقوله‌هایی که مورد توجه و علاقه قدرت قرار دارند، در اینجا کنار گذاشته می‌شوند. از آن جمله است : یگانگی سوژه (مردم)، شکل ترکیب آن (قرارداد میان افراد) و شکل حکومت (مونارشی، اشرافی و دموکراسی در اشکال ساده یا مرکب). تغییر را دیکال در شیوه‌ای تولید که از طریق برتری نیروی کار غیرمادی²² و کار زنده تعاونی پیش می‌آید - که به معنای کامل واژه، خود یک انقلاب هستی‌شناسیک تولیدگر و زیست سیاست است - همه‌ی پaramترهای یک «حکومت خوب» را به کل زیر و رو می‌کند و ایده‌ای مدرن مبتنی بر کارکرد جامعه با هدف انباشت سرمایه که همواره دلخواه سرمایه‌داری است را منهدم می‌سازد.

4. روشن است که خاستگاه بحث بیشماران را باید در تأویل ویرانگرانهی اندیشه‌ی اسپینوزا پیدا کرد. ما در اینجا هرگز از تأکید بر اهمیت پیشفرض²³ اسپینوزا‌ای خسته نخواهیم شد. همچون درونمایه‌ای کاملاً اسپینوزیستی، پیش از همه ما درونمایه²⁴ بدن و بهویژه بدن توأم‌مند را داریم. «شما نمیدانید که از بدن چه کارها‌ای بر می‌آید» (اسپینوزا). و بیشماران نام بدن‌های بیشمار است. ما بر این نکته همواره تأکید کرده‌ایم که «بیشماران همچون توأم‌مندی²⁵» است. بدن، بنا بر این، مقام نخست را دارا است: هم در تبارشناسی بیشماران و هم در روند، فازها و نتیجه‌ی فرایند شکل‌پذیری بیشماران.

۵. آنگاه که نام بیشماران خلاف مفهوم مردم تعریف شد، آنگاه که بیشماران جمع تکبودی‌ها گوشزد شد، اکنون می‌ماند که ما دست به ترجمان این نام در دورنمای بدن زنیم، یعنی ترتیب و آرایش بیشماری بدن‌ها را توضیح دهیم. هنگامی که بدن‌ها را مورد توجه قرار می‌دهیم، پی‌می‌بریم که تنها در برابر بدن‌های بیشمار قرار نداریم بلکه **بُنَادِ الْجَنَاحَيْنِ** در برخورد با هم در درون بیشماران و در برخورد بیشماران با بیشماران، بدن‌ها در هم می‌آمیزند، دو رگه می‌شوند، به هم می‌پیوندند، دگرگون می‌کنند و دگرگون می‌شوند. آن‌ها همچون امواج دریا مدام در حرکت‌اند، مدام در دگرساختن یکدیگراند. بحث‌های متابفیزیکی در مورد فردیت (و/یا شخص) به یک رازآمیزگری دهشتناکی در باره‌ی بیشماری بدن‌ها می‌انجامند. **بُنَادِ الْجَنَاحَيْنِ** می‌توان کرد. آنگاه که انسان را به منزله‌ی یک فرد تعریف کنیم، آنگاه که او را به منزله‌ی سرچشمه‌ی خود مختار حقوق و مالکیتها در نظر گیریم، آن وقت او را تک و تنها یش کرده‌ایم. اما خاصی وجود ندارد جز در رابطه با دیگری. بحث‌های متابفیزیکی در مورد فردیت، هنگام رویارویی با بدن، برای این که بتوانند بیشماری بدن‌ها را انکار نمایند، دست به انکار بیشماری در تشکیل بدن می‌زنند. ترا فرارندگی، کلید تمامی متابفیزیک فردیت است، همان گونه که کلید تمامی متابفیزیک حاکمیت می‌باشد. اما بر عکس، از نقطه نظر بدن، هیچ چیز جز رابطه و فرایند وجود ندارد. بدن، کار زنده است، پس بیان و تعاون است و بنا بر این ساختمان مادی جهان و تاریخ.

۶. چون که از بیشماران به مثابه توانمندی صحبت کردیم، از تبارشناصی و فرایند، از بحران و دگرسانی حرکت کردیم، گفتار ما، بنا براین، شامل **بُنَادِ الْجَنَاحَيْنِ** می‌شود. بیشماران، بیشماری بدن‌هاست، بیانگر توانایی است، نه تنها چون یک کُل بلکه همچنین چون یک تکبودی. هر دوره از تاریخ انسکاف بشری (در زمینه‌ی کار و قدرت²⁶، در زمینه‌ی نیازها و خواست²⁷ تغییر) شامل **بُنَادِ الْجَنَاحَيْنِ** مُفرَّد بدن‌ها می‌شود. ما تریالیسم تاریخی نیز یک قانون تحول را در بر می‌گیرد. اما این قانون تحول همهٔ چیز هست جز قانون ضرورت، خطی، یکراست و یکسویه. بلکه قانون گستگی‌ها، جهشها و سنتزهای پیش‌بینی نشده است. این قانون، به معنای درست کلمه، یک قانون داروینی است، چون، از پائین، محصول یک تقابل هر اکلیتی و یک فرجام‌شناسی اتفاقی²⁷ است. زیرا علت دگردیسی‌ها که بیشماران را

چون یک مجموعه در بر می‌گیرند و علت دگردیسی تکبودی‌ها که بیشماران را تشکیل می‌دهند، هیچ چیز دیگر نیست جز مبارزات، جنبشها و خواستهای دگرسانی.

7. ما نمی‌خواهیم در اینجا توانایی خود قدرت حاکمه²⁸ در ایجاد تاریخ و سوبژکتیویته را منکر شویم. اما قدرت حاکمه، قدرتی است با **توانندی**. قدرتی است که می‌تواند بر رابطه‌ی قدرت عمل کند اما نمی‌تواند آن را حذف کند. بهتر گوئیم، قدرت حاکمه (چون رابطه‌ی نیروها)، به عنوان یک معضل، می‌تواند در برابر یک قدرت خارجی چون یک **قرار گیرد**: یعنی در بار اول. اما در بار دوم، در خود رابطه‌ای که قدرت حاکمه را تشکیل می‌دهد و در ضرورت حفظ آن رابطه، این قدرت حاکمه **توانندی** را پیدا می‌کند. بدین ترتیب، رابطه‌ی قدرت در بار اول به صورت **توانندی** در برابر حاکمیت ظاهر می‌شود (در آن‌جا که حاکمیت بر رابطه‌ی قدرت عمل می‌کند) و در بار دوم همچون یک **قرار گیرد** (در آن‌جا که حاکمیت می‌خواهد رابطه‌ی قدرت را حذف کند اما موفق نمی‌شود). اما بر عکس، این **توانمندی** یعنی توانمندی تکبودی‌هایی که کار، اقدام و عمل می‌کنند و گاه نیز نافرمانی می‌کنند و در هر صورت بیشماران را می‌سازند است که قادر به نابودی **توانمندی** باشند.

ما بدین ترتیب دو موضوع را در این‌جا تصدیق می‌کنیم : یکی این که قدرت حاکمه در حرکت خود از مانع عبور می‌کند اما قادر به حذف محدودیتی نیست که رابطه‌ی حاکمیت ایجاد می‌کند، دومی این که توانمندی بیشماران، بر عکس، می‌تواند رابطه‌ی حاکمیت را حذف کند، زیرا که تنها فعالیت تولیدی بیشماران است که هستی‌ساز می‌باشد. این دو موضوع می‌توانند گشايشی باشند بر هستی‌شناسی بیشماران. تشریح این هستی‌شناسی نیز هنگامی آغاز خواهد شد که مضمون تشکیل‌دهنده‌ی هستی بیشماران در عمل تبیین شود.

از دیدگاه تئوریک، به دیدهی ما می‌توان اصل بدیهی توانمندی هستی‌شناسیک بیشماران را در سه زمینه طرح کرد.

زمینه‌ی اول، شامل نظریه‌های مربوط به کار می‌شود، آن‌جا که رابطه‌ی فرماندهی (بر زمینه‌ی اندر باشی) را می‌توان همچون رابطه‌ای نا استوار نشان داد. کار غیر مادی، فکری و به طور خلاصه دانش، نیاز به هیچ فرماندهی برای تعاونی شدن و در نتیجه از این راه تأثیرگذاری عمومی ندارد. دانش، بر عکس، همیشه از ارزش‌های کالایی که می‌خواهند او را در آن‌ها بگنجانند، فزونی

می‌کند.

زمینه‌ی دوم، حوزه‌ی هستی‌شناصیک است که در بستر آن استدلال می‌تواند به گونه‌ای مستقیم انجام پذیرد. و این بر اساس **بیشماران** است²⁹، که نه به فرماندهی نیاز دارد و نه به استثمار، که خود را اساس و پیشفرض هر نمود بشری تولیدگر و/یا بازتولیدگر قرار می‌دهد. زبان، شکل اصلی سازماندهی امر مشترک است و زمانی که کار زنده و زبان تلاقی کنند و خود را همچون ماشین هستی‌شناصیک بشناسانند، آزمون بنیانگذار امر مشترک تحقق می‌یابد.

زمینه‌ی سوم، سیاست پس‌امدرنیته است که در متن آن توأم‌نندی بیشماران را می‌توان توضیح داد. از این راه که نشان داده شود چگونه بدون ترویج دانش و برآمدن امر مشترک هیچ یک از شرایط لازم برای حیات و بازتولید یک جامعه‌ی آزاد فراهم نمی‌شوند. آزادی به معنای رهایی نسبت به فرماندهی، در واقع مادیتی پیدا نمی‌کند جز با رشد و توسعه بیشماران و سازمان‌پذیری آن به منزله بدن اجتماعی تکبودی‌ها.

یادداشت‌ها

Antonio NEGRI, Pour une définition ontologique de la- *
multitude, Multitudes N° 9 Mai-juin 2002

- بیشماران : **multitude** : 1

- اند رباشی : **immanence** : 2

- تکبودی‌ها : **singularités** : 3

- برین : **Transcendance** : 4

- هستی‌شناصیک : **Ontologique** : 5

- مردم : **Peuple, people** : 6

- ترا فرازندگی : **Transcendance** : 7

- 8 - حاکمیت : **Souveraineté, sovereignty**
- 9 - آشوندگی : **chaos**
- 10 - تعالی وار : **Transcendance**
- 11 - توده : **Transcendance**
- 12 - کینزی : **Keynésien**
- 13 - بهزیستی باورانه : **welfariste**
- 14 - دورانی : **epochal**
- 15 - قراردادگرانی : **contractualisme**
- 16 - نمایندگی : **représentation**
- 17 - فرجام شناسیک : **téléologique**
- 18 - عینی : **concret**
- 19 - بدن اجتماعی : **corps social**
- 20 - توده‌ها : **masses**
- 21 - عوام : **plèbe**
- 22 - نیروی کار غیر مادی : **force de travail immatérielle**
- 23 - پیش فرض : **préposé**
- 24 - درونمایه : **thématicque**
- 25 - توانمندی : **puissance**
- 26 - قدرت : **pouvoir**
- 27 - اتفاقی : **aléatoire**
- 28 - قدرت حاکمه : **pouvoir souverain**
- 29 - امر مشترک : **le commun**

«موازنہ منفی» یا «نه شرقی نہ غربی»؟

حسن بهگر

در سال پنجاه و هفت سایه مصدق بر انقلاب سنگینی می کرد و هنوز جبهه ملی مطرح بود و به همین سبب هدف نخست ساواک بود که نمی خواست به هیچوجه به آن فرمت تشكیل و تجمع بدهد. چنان که حتا سران جبهه ملی از جان خود ایمن نبودند. ساواک با گذاشتن بمب صوتی در دفتر وکالت فروهر و دیگران جو نامنی را تشدید کرده بود. این بازی موش و گربه تا اعلام حکومت نظامی ادامه داشت. با اعلام حکومت نظامی خمینی که در نجف در جای امنی نشسته بود، علیه حکومت نظامی خمینی که در نجف در جای امنی نشسته بود، بیانند و حکومت نظامی را بشکنند. از آن زمان خمینی بیشتر مطرح شد و با اختلاف سران جبهه ملی و مخالفت با بختیار و امضا تسلیم نامه سنگابی در پاریس به خمینی، پایه های حکومت اسلامی ریخته شد. با قبول نخست وزیری خمینی از سوی بازرگان و از دست رفسنجانی، تیر خلاص به جنبش ملی زده شد. مردم هنوز با بودن بازرگان فکر می کردند راه مصدق ادامه خواهد یافت چنان که شاهد هجوم مردم به آرامگاه مصدق بودیم اما خیلی زود معلوم شد که این خیال باطلی است. جمهوری اسلامی که مدعی استقلال بود شعار نه شرقی و نه غربی را عنوان کرد که تقلیدی ناشیانه از موازنہ منفی مصدق بود چرا که این شعار نه تنها مانند موازنہ منفی نتوانست موجب همبستگی و اعتلای ملی ما بشود بلکه به جهت داشتن بار ایدئولوژیک اسلامی عملا در جهت خلاف تفاهم و همبستگی ملی حرکت کرد.



وقتی مذهب شیعه 12 امامی با روایت خام، ولایت فقیه اصل قرار بگیرد خواه ناخواه با سایر مذاہب و طبعا اقوام دیگر در تعارض

قرار می‌گیرد و موجب اختلاف و نزاع می‌شود . پیش از آن ادیان و مذاهب گوناگون در کنار هم درصلح و صفا زندگی می‌کردند و جمهوری اسلامی آن را بهم زد و بسیاری از آنان را وادار به مهاجرت کرد و آنانی که باقی مانده اند از تبعیضات گوناگون رنج می‌برند.

در جمهوری اسلامی ولی فقیه به جای شاه نشست و بالاتر از او هم اختیارات پیدا کرد و همه قوای مجریه و قضائیه را هم زیر سلطنه خودگرفت. شاهدیم که مردم در سرنوشت خود هیچ مشارکتی ندارند و همه سیاست‌ها از بالا دیکته می‌شود. بدین ترتیب است که می‌بینیم که گرچه ج ا در داخل با سنی‌ها که اکثریت را در جهان اسلام دارند مشکل دارد و حتا سایر فرقه‌های شیعه را نیز قبول ندارد ولی درخارج با زیدی‌های یمنی و علوی‌های سوری جبهه مقاومت تشکیل می‌دهد. این سیاست متضاد داخلی و خارجی فرصت طلبانه است و با هنجارهای جهانی قابل انطباق نیست و هرج و مرج می‌آفريند زیرا مردم همه می‌بینند که همین رژیمی که در تنگنا سایر مذاهب و دگر اندیشان را قبول ندارد و آنها را در تنگنا گذاشته است در خارج ناچار می‌شود ایدئولوژی را کنار گذاشته و با چین و کره شمالی کمونیست دوستی کند. این نه تنها عدول از ایدئولوژی است بلکه حکایت از بی‌اخلاقی و ریاکاری حاکمان دارد.

جمهوری اسلامی همواره به سبب زیر پا گذاشتن قوانین بین‌المللی مورد انتقاد مجامع بین‌المللی است و با وجود امضا قراردادها و کنوانسیون‌های بین‌المللی و متعهد بودن به آنها، طبق آنها عمل نکرده است. مهم ترین آن‌ها بیانیه جهانی حقوق بشر است. ج ا حقوق بنیادین بشر مثل منع شکنجه را مغایر با اصول اسلامی و قوانین اسلامی می‌خواند. از روز تاسیس دردادگاه‌های سربسته و چند دقیقه‌ای و با اعدام‌ها و کشتهایی که تا کنون بی‌وقفه ادامه داشته است، ایران جزو رده‌های نخستین اعدام در جهان قرار گرفته است.

حمله به سفارتخانه‌ها

حمله به سفارت‌های آمریکا در پی تحقیق و معنا بخشیدن به همین شعار نه شرقی نه غربی بود.

با گروگان گرفتن 66 آمریکایی در سفارت آمریکا بحرانی جهانی ساخته شد که به حیثیت و آبروی ایران لطمات جدی زد و آسیب‌های مالی و معنوی آن جبران ناپذیربوده است . جنگ هشت ساله ایران و

عراق را از عواقب این گروگان گیری سفارت بر شمرده اند و به هر حال بخش مالی آن موسوم به قرارداد الجزایر که بهزاد نبوی امضاء کننده آن بود هنوز گریبانگیر است چون شح آن مفصل و قبل اهم بسیار بدان پرداخته شده است از آن می گذرم ولی متاسفانه این ماجرا نه تنها عبرت نشد بلکه این ماجراجویی ها ادامه یافت.

در سال 1365 هنگام حج مأموران عربستان سعودی، محموله‌ای از مواد منفجره را در لوازم حاج ایرانی کشف کردند. تصور نمی‌کنم چنین کار هولناکی در هیچ جای دنیا هیچ دولت تبهکار و فاسدی سابقه داشته باشد که 314 کیلو «تی ان تی» را برای خرابکاری و کشتن یک عده مردم بیگناه با هدف ناامن کردن کشور دیگر برای پیشبرد ایدئولوژی خود آماده کرده باشد. (1)

این امر موجب یک رسوایی بزرگ برای جمهوری اسلامی ایران شد. بنا به گفته احمد منتظری، روحانی شیعه فرزند آیت‌الله حسینعلی منتظری، می‌گوید رسوایی انتقال مواد منفجره به عربستان توسط گروهی سپاهی انجام شده که زیر نظر اکبر هاشمی رفسنجانی کار می‌کردند. او گفته علی شمخانی از این قضیه "مطلع" است. بر اساس گفته‌های مقامات سیاسی ایران، به جز برخی از افراد سپاه، خود حجاج و حتی بسیاری از مقام‌های سیاسی از محتوای درون ساکها و عملیات هیچ‌گونه اطلاعی نداشته‌اند. برخی معتقدند که این تلاش جمهوری اسلامی ایران برای انجام عملیات تروریستی در خاک عربستان، زمینه‌ساز جدی گرفتن تهدید از سوی ایران و رویداد حج 1366 شد.

سال 1366 در موسوم حج زائران ایرانی در مکه تظاهراتی برآوردند با نام برائت از مشرکین که با حمله نیروهای عربستان منجر به کشته شدن 405 نفر شد. (2)

برائت از مشرکین به تعبیر ملایان به مفهوم بیزاری و اجتناب از مشرکین و دشمنان مسلمانان و قطع پیوند با آنهاست. پرسش اینست آیا حاجیانی که برای زیارت خانه خدا آمده اند جزو مشرکین هستند؟ اگر حاجی‌ها از زیارت کننده در خانه خدا جزو مشرکین هستند پس بقیه انسان‌های روی کره زمین همه دشمنان قسم خورده اسلام ساختگی شما هستند.

این ماجراجویی‌ها به همین جا خاتمه نیافتد بلکه در سال 1394 با اعدام یک روحانی به نام شیخ نمر خامنه‌ای زبان به اعتراض گشود

و به دنبال آن عده ای از هواداران همیشه در صحنه رژیم به سفارت عربستان در تهران و کنسولگری عربستان در مشهد حمله کردند و پرچم عربستان را آتش زدند و خساراتی به این دو ساختمان وارد آوردند. شورای امنیت سازمان ملل این اقدام را محکوم کرد.

سفارت انگلستان در تهران هم از حمله بسیجیان در امان نماند و در سهشنبه ۱۸ آذر ۱۳۹۰ چندین نفر از افراد بسیجی وارد ساختمان سفارت شدند، پرچم بریتانیا را پایین کشیدند و بعضی مدارک را از درون ساختمان سفارتخانه به بیرون پرتاپ کردند. در اقدامی مشابه و در حمله به باغ سفارت بریتانیا در منطقه قلهک، ۶ کارمند انگلیسی به گروگان گرفته شدند که پس از چند ساعت و با حضور پلیس دیپلماتیک آزاد شدند.

بدیهی است چنین کارهایی منجر به تیره گشتن روابط با این کشورها شده و ایران را کشوری معرفی می‌کند که قوانین و هنگارهای بین المللی را نمی‌پذیرد. با این تیره سازی افکار عمومی است که که در دادگاهی در آمریکا ایران را به اتهام ناروای دست داشتن در حادثه تروریستی ۱۱ سپتامبر مجبور به پرداخت مبالغ هنگفتی می‌کنند. نظیر چنین احلافاتی در حق مردم محروم ایران و بذل و بخشش از از دارایی مردم به بھانه‌ها و اتهامات گوناگون در جهان ادامه دارد.

چنین اقداماتی گذشته از بدنام کردن ملت ایران و تحمیل هزینه‌های عظیم نشان از عدم کارآیی این شعار و بی‌مسئولیتی و بی‌کفایتی هیأت حاکمه دارد.

موازنۀ منفی چه بود؟

مقصد راه مصدق استقلال ایران و رهایی ایران از دست نشاندگی بود و کودتای ۲۸ برای جلوگیری از استقلال ایران و استمرار این دست نشاندگی. ساختار نظام سیاسی شاه بر استبداد او استوار بود و مجالس قانون گذاری و قوه مجریه و غیره بویژه پس از انقلاب سفید همه در ید قدرت شاه قرار داشت بدون آن که مردم در سرنوشت سیاسی خویش مشارکت داشته باشند و همه‌ی اتکای شاه به خارج یعنی آمریکا بود.

در سیاست وابسته و دست نشانده، منافع ملی در مرحله آخر قرار دارد در حالی که در سیاست موازنۀ منفی با استراتژی عدم تعهد منافع ملی اصل است و حکومت در سیاست خارجی تمامی توانایی‌های

نظامی و فرهنگی و سیاسی و مقاصد حکومت را درجهٔ منافع مردم کشور به خدمت می‌گیرد. سیاست خارجی نمی‌تواند بدون توجه به سیاست داخلی باشد از این رو مصدق در داخل نیز برای برقراری دولت دموکرات ولی منظم کوشش می‌کرد. خود او در مقام نماینده مجلس یک بار گفت: «من مأموریت موکلین خود را قبول نکردم و به این مجلس پا نگذاشتم (منظور مجلس شانزدهم) است. مگر برای یک مبارزه مقدس و نیل به یک مقصود عالی است. در سیاست داخلی، برقراری اصول مشروطیت و آزادی و در سیاست خارجی تعقیب سیاست موازنّه منفی. این هدف من بوده است و خواهد بود تا بتوانم برای رسیدن به آن مجاہدت خواهم کرد.» (3)

سیاست موازنّه منفی دکتر مصدق در ایجاد کنفرانس کشورهای غیرمتعهد پس از شکل گیری نظام دو قطبی پس از جنگ دوم نقش داشت چنان‌که در فروردین 1334 آوریل 1955 در نخستین کنفرانس کشورهای آسیا‌یی و آفریقا‌یی غیر متعهد در بلگراد از دکتر محمد مصدق به عنوان پیشگام سیاست عدم تعهد در جهان سوم و مبارزات او با استعمار نام برده شد و اصول سیاست او را الگو قراردادند. مصدق خود در مورد ضرورت اتخاذ سیاست عدم تعهد می‌گوید:

[چه از نظر تاریخی و چه از نظر جغرافیاً مصلحت و منافع مردم ایران ایجاب می‌کند، هم در دوران صلح و هم در شرایط جنگی سیاست عدم تعهد اتخاذ نماییم، چرا که «بلوک شرق و غرب به منافع و مصلحت ملل کوچک توجهی ندارند» قدرت‌های بزرگ برای تامین منافع خود حاضر به استفاده از هر نوع سیاست و ابزار غیر دموکراتیک هستند و تا به مقصود خود نرسند، دست از جنگ و خونریزی برنخواهند داشت.] (4)

دکتر مصدق در جلسه آبان ماه ۱۳۲۳ مجلس چهاردهم در در انقاد به سیاست رضاشاه در مورد سیاست موازنّه منفی می‌گوید: «مقصود از موازنّه سیاسی این است که، حساب دیرینه خود را با دول مجاور تصفیه کنیم و به هریک کم داده ایم ما بقی آن را بدهیم و به هریک زیاد داده ایم مازاد آن را دریافت کنیم. توافق منفی چنین اقتضاء می‌کند که از این به بعد به هیچ دولتی برخلاف مصالح خود چیزی ندهیم.» (5)

در راستای چنین سیاستی به سبب دخالت‌های بیجای کنسولگری‌های انگلستان و برای حفظ مصالح کشور پس از هشدارهای کتبی و شفاهی همه‌ی کنسولگری‌های بریتانیا تعطیل شد.

در تمام این تحولات خون از دماغ یک خارجی نیامد و با آنها با احترام رفتار شد و همه‌ی آنها در کمال امنیت و احترام به کشور خود بازگشتند.

زنده یاد دکتر فاطمی جوانی بیست و چند ساله در مقام وزیر امور خارجه عهده دار پیشبرد موازنہ منفی شد . فاطمی در طول ۹ ماه دوره وزارت خود، دخالت‌های دربار در روابط خارجی ایران را کاوش داد و اساسنامه جدیدی برای وزارت امور خارجه تنظیم کرد و خواستار حاکمیت مردم بر سرنوشت خود بود و بدین مناسبت با سلطه دولت انگلستان به مخالفت برخاست تحول بزرگی در جهت‌گیری‌های دیپلماتیک کشور انجام داد.

نتیجه

هدف دکتر مصدق احیای قوانین مشروطیت و اجرای دموکراسی در ایران بود . موازنہ منفی او هدفش استقلال سیاسی و به خدمت گرفتن ثروت و قوای نظامی ایران در خدمت به ملت ایران بود.

هدف جمهوری اسلامی ارتقای و برگشت به صدر اسلام و احیای قوانین قبیله‌ای اعراب بود و نتایج تخریبی خود را داشت.

در زمان حکومت ملی دکتر مصدق با سیاست موازنہ منفی در اخراج کارکنان انگلیسی شرکت نفت یا بسته شدن کنسولگری‌ها و سفارت انگلیس در نهایت متأنث و ادب و پس از نوشتن نامه‌های متعدد انجام شد و کوشش بسیار برای حفظ امنیت آنان شد که به اصطلاح خون از دماغ کس نیامد و بهانه‌ای به دست بیگانگان داده نشد. درحالیکه می‌دانیم سیاست نه شرقی و نه غربی چه خسارات هولناکی به کشورما زد و چه غوغایی در جهان به پا کرد و خسارات معنوی و مادی بسیاری همراه داشت .

موازنہ^۱ منفی حکومت ملی توانست روابط خوبی با کشورهای دنیا پیدا کند و همواره از مصدق و حکومت او بعنوان بنیان گذار کشوری غیر متعهد نام برده شد اما با سیاست ستیزه جوی جمهوری اسلامی هشت سال با عراق جنگیدیم و هنوز متحد و دوست واقعی در منطقه نداریم .

سیاست دفاعی ج ۱ با عنوان محور مقاومت در اوضاع متلاطم داخلی و تهدید خارجی انجام شد گرچه تا کنون برای پیشگیری از حمله به ایران موثر بوده ولی مستلزم هزینه‌های بسیار هنگفتی است که رو

به گسترش است و معلوم نیست با اقتصاد ورشکسته و اوضاع نابسامان داخلی و عدم رضایت و پشتیبانی مردم تا کی می‌تواند ادامه یابد. گردد اصلی که یافتن یک راه حل معقول با حفظ منافع و حاکمیت ملی ست همچنان کور باقی مانده است.

در موازنه منفی اتکای مردم به خود بود و با وجود تحریکات خارجی آزادی بیان و آزادی مطبوعات و فعالیت احزاب و گروه‌ها ادامه داشت که در تاریخ معاصر ایران بی‌نظیر است ولی با حکومت جمهوری اسلامی هنوز یک گرد همایی و تظاهرات به جز گروه‌های دولتی برگزار نشده و استبدادی تاریک حاکم شده است.

در جمهوری اسلامی اصلاح امور واگذار به ظهور صاحب زمان شده است که معلوم نیست کی خواهد آمد این درحالی است که خود خامنه‌ای بجای صاحب زمان بر مسند حکومت اسلامی نشسته است.

با موازنه منفی دولت مصدق نیز گرفتار تحریم صدور نفت شد ولی مردم به فلاکت نیفتادند و از راه تشویق و افزایش صادرات و کاهش واردات غیر ضروری یک سیاست انقباضی شدید علیه واردات غیر ضروری پیش گرفته شد و صادرات بر واردات ما فزونی گرفت. (6)

با وجود تحریم نفت و تبلیغات شدید بیگانگان تورم حد اکثر در دو ۵ ماهه آخر حکومت او از ۶٪ تجاوز نکرد در حالیکه با وجود صدها میلیارد ثروت افسانه‌ای نفت که در تمام تاریخ ما سابقه نداشته است ۴۰ سال است مردم تورم دو رقمی را تجربه کرده اند. چنین غارت وظلمی چون لکه ننگ ابدی بر جمهوری اسلامی باقی خواهد ماند. جمهوری اسلامی کارخانه‌ها را به تعطیلی کشاند و دست دلان را برای وابسته کردن هرچه بیشتر ایران به چین باز کرد. با ابداع نخ رانتی و ترجیحی و تاسیس بانک‌های وابسته مردم را غارت و له کرد. «مطابق آمار ایران در سال ۱۳۵۵ یعنی در اوج قدرت شاه سابق، در دشمنی او با مصدق تردیدی نمی‌توان داشت، منتشر کرده است، در دوران حکومت مصدق، هم سرمایه گذاری و هم تولید در تمام رشته‌های اقتصاد رشد چشمگیری داشته است.» (7)

موازنه منفی موجب تقویت روحیه ملی شد و تا به امروز سرمشقی برای مبارزات استقلال طلبانه گردید اما جمهوری اسلامی مردم را نه تنها از اسلام بیزار کرد بلکه ۶ تا ۷ میلیون نخبگان ایرانی را ناچار به ترک وطن کرد و هنوز این فرار ادامه دارد.

امروز دیگر ما در جهان دوقطبی بسر نمی‌بریم و دنیا چند قطبی

شده است و تغییرات بسیاری رخ داده است اما آنچه مصدق پایه گذاری کرد و در ادامه آن در سال ۵۷ بختیار بر جایین دین و سیاست پا فشد بکلی چشم انداز سیاست ایران را برای همیشه دگرگون کرده است و بدون دستیابی بدان هیچ حکومتی قابل دوام نیست.

شنبه - ۱۴۰۲ - ۱۲ اسفند

Saturday - 2024 02 March

(۱) روابط‌های قاچاق اسلحه از جمهوری اسلامی ایران

(۲) کشتار حجاج در مکه

(۳) - مصدق و نهضت ملی ایران (بی‌جا، اتحادیه انجمن‌های اسلامی دانشجویان در اروپا ۱۳۵۷) رویه ۳/۳

(۴) جلیل بزرگمهر ، مصدق در محکمه نظامی (تهران ، نشر تاریخ ایران ۱۳۶۳) جلد دوم ، رویه ۷۷۸/۷۷۷ نقل از دکتر علیرضا ازغندي - روابط خارجی ایران (دولت دست نشانده) ۱۳۲۰/۱۳۵۷

(۵) - (حسین کی استوان ، سیاست موازنی منفی ، در مجلس چهاردهم (تجدید چاپ، تهران، انتشارات مصدق ۱۳۵۵) پوشینه نخست رویه ۲۳۲ نقل از دکتر علیرضا ازغندي - روابط خارجی ایران (دولت دست نشانده) ۱۳۲۰/۱۳۵۷

(۶)-دکتر انور خامه ای - اقتصاد بدون نفت- انتشارات ناهید ۱۳۷۵ تهران- رویه ۹۲ به بعد

(۷)- دکتر انور خامه ای - اقتصاد بدون نفت- انتشارات ناهید ۱۳۷۵ تهران رویه ۱۵۴

منبع مقاله : برگرفته از سایت ایران لیبرال

سیاست خارجی لائیک؟

رامین کامران

این پرسش که حکومت فعلی مدعی سیاست خارجی اسلامی است و آیا می توانیم در مقابل آن از سیاست خارجی لائیک صحبت کنیم، هر از چندگاهی در مباحثه درون سازمانی ما مطرح می گردد و به هر حال شایسته پاسخ است. خواهیم دید که پاسخ ساده است و روشن.



از همان سیاست اسلامی شروع کنیم و شعار اول انقلاب که «نه شرقی، نه غربی، جمهوری اسلامی» بود. ریشه^۱ این شعار به قبل بازمی گشت، به سیاست موازن^۲ منفی مصدق که منشأش چاره جویی برای ضعف شدید ایران در برابر تهدید دو همسایه^۳ شمالی و جنوبی بود. مصدق این بینش را که در اوائل قرن بیستم مطرح شده بود، در قالب جهان برآمده از جنگ جهانی دوم و معارضه^۴ دو بلوک شرق و غرب، از نو طرح کرد. آمریکا جای انگلستان را گرفته بود و قرار بود که به هیچ کدام دو قطب جهانی امتیازی داده نشود و آنچه داده شده، اعاده شود و اول از همه نفت. ادعای نظام اسلامی فراتر از امتیاز دادن و ندادن می رفته و نوعی چالش ایدئولوژیک در برابر سوسیالیسم و لیبرالیسم را نیز شامل می گشت. چالشی که منطقاً نمی توانست از چارچوب مدرنیته بیرون برود و نرفت و گزینه ای که در دل آن برگزید، فاشیسم بود که در قانون اساسیش بازتاب یافت و تا امروز وبال گردن مردم ایران است.

ما و ترکیب قدرت های جهانی

با ساقط کردن شاه و بیرون کردن آمریکا، راه پی گیری سیاست متعادل بین دو قطب و احتراز از امتیاز دهی، باز شد و رؤیای چندین ساله^۵ استقلال طلبان ایرانی به راه تحقق افتاد. اصولاً نه لزومی داشت و نه قرار بود که با این و آن دشمنی پیش گرفته شود، ولی خمینی که مست ایدئولوژی خود و احیای قدرت اسلام بود و اصل‌درک درستی هم از مناسبات جهانی نداشت، نمی خواست در حد عدم تعهد بماند و ظاهراً سودای بر پا کردن یک بلوک اسلامی را داشت.

این امر به خودی خود مخاطره انگیز نبود. آن چه که کار را به کلی بر هم زد، گروگانگیری سفارت آمریکا بود که نه فقط آبروی ما را در دنیا برد و ضرر های معنوی و مادی بسیار به ما زد که هنوز پرداختشان تمام نشده، رابطه^۱ معقول با آمریکا را در عمل غیر ممکن کرد که تا امروز هم هست. این امر ایران را به سیاست شوروی نزدیک نکرد، ولی نوعی انزواج یک جانبه برایش رقم زد که هنوز هم برقرار است و هر سیاست متعادلی را ناممکن کرده است. به رغم هوچی گری های خود آمریکا که توسط طرفداران و خدمتگزارانش بازتاب داده می شود، ایران تابع هیچ کدام از قطب های بزرگ قدرت نیست و موقعیت چین و روسیه را در سیاست ایران به هیچ وجه نمی توان با موقعیت آمریکای قبل از انقلاب مقایسه نمود. ولی در عین حال، ایران در عین ضعف و حفظ جاه طلبی تبدیل شدن به یک قطب قدرت منطقه ای، قادر نیست تا از تمامی امکاناتی که نظام بین المللی می تواند در اختیارش قرار بدهد، استفاده نماید. اضافه بکنم که موضع آمریکا که به کمتر از احیای سوری مطلقاً در ایران، راضی نیست، کار را تسهیل نمی کند. البته کوشش اسرائیل را هم که به هیچوجه مایل به بیرون آمدن ایران از انزواج یک طرفه^۲ فعلی نیست، نمی توان دستکم گرفت.

موقعیت منطقه ای

ایران از یک طرف ایران است، یعنی یکی از قدیمی ترین واحد های سیاسی روی زمین است که به هیچ وجه نمی توان به اسلام یا هر مذهب دیگر، از جمله زرتشتی گری، فروکاستش و از سوی دیگر اکثریت مردمش مسلمانند و شیعه. یعنی ایران در سطح منطقه در دو گستره^۳ فرهنگی جا دارد و به طور سنتی بر دو نطع بازی می کند - مانند ترک ها و عرب ها. در هر دوی این ها صاحب نفوذ است، حرفی برای زدن دارد و قدرتمند است. طبعاً همیشه می توان تمایلی ایدئولوژیک را به برتر شمردن یکی از این دو وجه، شاهد بود. رژیم آریامهری متهم می شد که به اسلام توجهی ندارد و حواسش در پی ایران قبل از اسلام است. ولی وقتی از نزدیک نگاه می کنید، می بینید که مطلقاً چنین چیزی نبود. همان طور که رضا شاه را متهم به باستان گرایی یک جانبه می کنند، این اتهام را در مورد محمد رضا شاه نیز تکرار می نمایند. سخن در هر دو مورد ناجاست، توجهی که این دو به ایران و سابقه^۴ تاریخیش کردند، نوعی معادل کننده^۵ هویت سیاسی کشور بود که قبل از هر چیز ایرانی است. در مقابل، اسلامگرایان که در نقش مظلوم و مغلوب وارد میدان

شدند، به سائقه^۱ گرایش ایدئولوژیک خود، یکسره اسلام را بر ایران برتری دادند. این کوشش‌ها جز اختلال در سیاست خارجی و تضعیف ایران با حذف یکی از ابعاد هویت و قدرتش، نتیجه ای نداشت و به نوعی قرینه^۲ موقعیت‌شان در صحنه^۳ بین المللی شد: نامتعادل و لنگان.

لائیسیته و سیاست خارجی

نکته^۱ اولی که باید هنگام پرداختن به سیاست خارجی لائیک در نظر داشت، این است که لائیسیته اصلاً و اصولاً مربوط است به سیاست داخلی و نه خارجی. نقش اصلیش را این جا بازی می‌کند و بیرون از ایران عامل مؤثری نیست. ورودش سیاست داخلی ایران را به کلی متحول خواهد کرد، ولی تأثیرش در سیاست خارجی آن قدر ها هم بدیهی و عظیم نیست، یا لااقل اکنون به نظر نمی‌اید.

دوم نکته این است لائیسیته، بر خلاف اسلام، نه جزو میراث تاریخی ایران است و نه بعد فرهنگی قابل مقایسه با دو عاملی که از آنها سخن رفت، دارد. یعنی لائیسیته نه قرار است رقیب دو عامل فرهنگی که ذکر شد، باشد و نه اینکه جای هیچ کدام این‌ها را بگیرد و در هر صورت به هیچ وجه نمی‌تواند همسنگ آنها عمل کند.

خطوط اصلی عمل سیاست خارجی ایران، از یک سو با رابطه^۴ قطب‌های جهانی قدرت ترسیم شده و سپس از دو گستره^۵ امپراتوری قدیم ایران و نیز اسلام و بخصوص تشیع. میدان بازی این جاست و قرار هم نیست تا به میل ما تغییری بکند. باید خود را با آن وفق بدھیم و بیشترین امتیاز را کسب کنیم. همین جا ذکر کنم که چند وجهی بودن میدان، امکان بیشینه کردن امتیازات سیاسی در همه^۶ ابعاد را نمی‌دهد. آنچه از دست ما بر می‌آید بهینه کردن امتیازات است. یعنی وضعیتی که همیشه از یک یا چند بعد، بیشترین استفاده را بکنیم، چه از بابت مادی و چه ایدئولوژیک. روشن است که سیاستی که به این ترتیب تعیین بشود، همه در معرض انتقاد است، چه با حسن نیت چه بدون آن. یعنی این که هیچ گاه نخواهیم توانست همه را راضی بکنیم. خلاصه اینکه لائیک شدن قرار نیست ترکیب میدان‌های بازی ایران را عوض کند یا موقعیت کشور را از بن تغییر بدهد یا پیروی از سیاست خارجی جدید و بیسابقه ای را در پی بیاورد و به ناگاه موافقت همگان را با آن جلب نماید.

در اینجا سؤالی هم پیش می‌اید: آیا قرار است ما مبلغ لائیسیته

در منطقه باشیم یا نه؟

این منطقی است که اگر ما دمکراسی را به عنوان بهترین نظام سیاسی برگزیده ایم، گرایش به تشویق این انتخاب و احیاناً داشتن روابط گرمتر با کشور های دمکراتیک باشیم یا احیاناً و در صورت امکان به کشور هایی که می خواهند به دمکراسی برسند، یاری برسانیم. ولی نباید در این باب اغراق کرد یا خیال پردازی نمود. صحنهٔ سیاست بین الملل حوزهٔ این گونه رفاقت ها نیست. درست است که خاطره دوران جنگ سرد که ایدئولوژی محور بود، ما را به چنین برداشتی ترغیب می کند، ولی نه باید در بارهٔ آن دوران اغراق کرد و نه این که تحول نظم جدیدی را که از دلش برآمده، ندیده گرفت یا کم اهمیت شمرد. در آن جایی که پای منافع ملی در میان باید، ایدئولوژی وزنی ندارد یا نباید داشته باشد و گرنه در کار اخلال می کند. سیاست خارجی محل تعادل قدرت و برخورد منافع است. منطق پایه اش این است.

به همین ترتیب، روشن است که وقتی ما خود لائیسیته را برگزیده ایم چون بهترین راه حل تنظیم ارتباط سیاست و مذهب میشماریم، از این جهت خود را با کشور های لائیک نزدیکتر حس کنیم تا دیگران یا اگر فرصتی فراهم آمد، راه رسیدن دیگران به لائیسیته را تسهیل نماییم. ولی این امر به هیچ وجه نمی تواند محور سیاست خارجی ما بشود. قرار نیست ایدئولوژی لائیسیته سیاست خارجی ما را هدایت نماید.

نتیجه گیری

در نهایت و به عنوان نتیجه گیری می توانیم بگوییم که لائیک شدن کشور، در زمینهٔ سیاست داخلی است که بیشترین پیامدها را دارد و در خارج تأثیر چندانی بر هدایت سیاست نمی گذارد. نکتهٔ مهم متعادل کردن سیاست خارجی است که از دست نظام حاضر برنمایید و ما باید بکنیم. کار باید در دو زمینه انجام بگیرد: اول دو میراث و دو حوزهٔ فرهنگی ایران و اسلام؛ دوم متعادل کردن رابطه با قطب های موجود قدرت در عین حفظ استقلال. روشن است که در این میدان، ایدئولوژی می تواند بیش از کارسازی، مزاحم باشد، پس نباید بدان اهمیت زیاد داد. در مورد احساسات هم، با وجود اینکه حرف بدیهی است، فقط یادآوری می کنم که فقط مزاحم است. معمولاً دولت ها برای همراه کردن مردم کشور با سیاست هایشان به احساسات آنها رو می کنند و به این ترتیب پشتیبانی آنها را جلب می

نمایند. کار شاید اجتناب ناپذیر باشد، ولی باید به محدودیت‌ها و مخاطراً تش آگاه بود.

سیاست خارجی ایران آینده باید به صورت واقع بینانه اداره شود. با توجه جدی به امکانات کشور و به دور از احساس و ایدئولوژی. تصویر کلاسیک است و بدون هیجان، ولی میدان مناسبات جهانی نه مکان نوآوری بی حساب است و نه محل ارضای احساسات.

۱۹ فوریه ۱۴۰۲، ۳۰ بهمن ۲۰۲۳

منبع مقاله : برگرفته از سایت ایران لیبرال

يهوديان آمريكا ئى، اسرائيل و سياست ايلات متحده آمريكا



اريک آلتيرمان

نويسنده کتاب "ما يكى نىستيم: تاريخ جنگ آمریکا برسر اسرائیل"،
2022

لوموند دىپلما تىك، فوریه 2024

ترجمه: بهروز عارفی

«**لایویتی** **کانگریس** **جمهوری** **ایالات** **متحده** **یهودیان** **آمریکائی** **بیشتری** **می** **باشد**. در نتیجه: لایویتی هوادار اسرائیل در ایالات متحده آمریکا، از این پس بر حمایت مسیحیان بنیادگرا بیشتر از یهودیان تکیه می کند. اما، جنگ غزه، همچنین دانشگاه آمریکا نیز سخت مตلاطم کرده و در نتیجه، برخی از تأمین کنندگان مالی این مؤسسه ها تصمیم گرفته اند دانشگاه هایی را تنبیه کنند که از دولت اسرائیل زیاد انتقاد می کنند.

پنج هفته پس از حمله مرگبار حماس در هفتم اکتبر ۲۰۲۳، جمعیتی در حدود دویست و نود هزار نفر، که اکثریت شان از یهودیان آمریکائی بودند، برای تأیید دوباره‌ی پشتیبانی شان از اسرائیل در واشنگتن تظاهرات کردند و خواستار آزادی گروگان‌های دربند در غزه شده، یهودستیزی را افشا کردند. بی تردید، این پرجمعیت‌ترین تظاهرات هواداری اسرائیل در تاریخ ایالات متحده امریکا بود. از نقطه نظری صرفاً سیاسی، این تظاهرات احتمالاً ضرورت کمی داشت، زیرا دولت جوزف بایدن، بدون کوچکترین ابهامی، از هر یک از این سه خواست دفاع می کرد.

این بسیج عمومی با نزدیک به دوهزار تظاهرات که برای «همبستگی با خلق یهود» در اوایل جنگ پیشین اسرائیل و حماس در ماه مه ۲۰۲۱ برگزار شدند، هماهنگی نداشت. سه سال پیش، بیشتر سازمان‌های پیشوای یهودی و «صلح طلب» با انتقاد از سازمان دهندگان که هر انتقادی از صهیونیسم را معادل آنتی سمتیسم تلقی می کردند، آن برنامه را بایکوت کردند. روز ۱۴ نوامبر گذشته، این سازمان‌ها ضمن اینکه از بایدن خواستند تا برای توقف کشتارهای غیرنظامیان فلسطینی بر حکومت بنیامین نتانیاهو فشار آورد، به

طور انبوه در تظاهرات شرکت کردند، - البته یکی از خواستهای انجمن «آمریکائی برای صلح، اکنون» (APN) این است که کمک نظامی آمریکا به اسرائیل به رعایت حقوق انسانی مشروط گردد. رهبران دو حزب حاضر در کنگره آمریکا نیز حضور داشتند، زیرا پشتیبانی از اسرائیل توانایی جادوئی متحکم کردن هواداران باشد و دونالد ترامپ را دارد.

به احتمال زیاد، در میان یهودیان حاضر در آن روز، بسیاری از دیدن واعظ انگیلی جان هیجنی که در میان مهمانان وول می خورد مضطرب شدند. هیجنی، رئیس گروه «مسيحيان متحد برای اسرائیل» (CUFI)، معتقد است که خدا هیتلر را به مشابه یک «شکارچی» فرستاده بود تا یهودیان را به خاطر امتناع از اطاعت از «کتاب مکافه یوحنا» مجازات کند و بازگشت آنان به سرزمین مقدس باشد به بر انگیختن روز آخرت یاری رساند. بدین ترتیب، پرچم جهانی هواداری از اسرائیل تا متعصب ترین آنتی سمیت [يهود ستیز] ها* را نیز دربر می گیرد. (۱)

هنگامی که آنتونی جونز («وان جونز»)، تحلیلگر سیاه پوست و مترقی سی ان ان، تلاش می کند در پشت تریبون، نقش متعادلی ایفا کند، - «من برای صلح دعا می کنم. که بعد از این، موشكی از غزه پرتاپ نشود. و همچنین بمی بر سر اهالی غزه نبارد»، در بازگشت با فریادهای «هو» و «نه به آتش بس» مواجه شد. در این هنگامه، ضد تظاهرات های کوچک با حمایت گروه های یهودی مخالف یعنی «صدای یهودی برای صلح» (Jewish Voice for Peace) و «چرا اکنون نه IfNotNow» در حاشیه رویدادها برگزار شد. این گردهماهی ها به طور گسترده در هفته های پیش از آن علیه بمباران های باریکه ی فلسطینی بسیج شده بودند. این ها در کنار گروه های دیگر، فلسطینی و غیرفلسطینی، بارها تظاهرات کرده و با بستن راه عبر و مرور و اشغال ایستگاه های راه آهن در چند شهر بزرگ کشور تا درون کاپیتول (ساختمان کنگره آمریکا) با مطالبه پایان تحويل سلاح به اسرائیل پیش رفته و به بايدن هشدار داده بودند که با استفاده از قدرتش بلا فاصله کشtar را متوقف کند.

با این حال، ضد تظاهراتی که تعداد شرکت کنندگان در آن، کمتر از تظاهرات طرفدار اسرائیلی ۱۴ نوامبر بود، به بهترین وجهی، مجموعه اهالی آمریکا را نمایندگی می کرد که اکثریت شان ضد جنگ غزه هستند. پیرو نظرسنجی که پیش از گذشتن میزان قربانیان فلسطینی از مرز ده هزار کشته، انجام شده بود، ۶۶٪ رأی دهندهان

آمریکائی بیان می کردند که «کاملاً» یا «تقریباً» از پیشنهاد آتش بس فوری پشتیبانی می کنند. شمار چشمگیری از یهودیان، به ویژه در میان جوانان کمتر از ۲۴ سال نیز با این خواسته موافق بودند که نسبت به سرنوشت و حقوق فلسطینیان حساسیت بیشتری دارند، در حالی که در اسرائیل، همین رده‌ی سنی به طور گسترده در جهت معکوس حرکت کرده‌اند.

در هر کدام از پنج انتخابات اخیر در اسرائیل، رأی دهندگان اسرائیلی بی وقفه از خودکامگی، تئوکراسی و انضمام فراینده کرانه باختり پشتیبانی کرده‌اند و بدین گونه، آنچه را دیوان دادگستری بین المللی «آپارتاید» می خواند، پذیرفته‌اند. در همان زمان، رهبران راست-افراتی، یکی پس از دیگری، خود را از بند همه پیوندهای سیاسی و روانشناختی که آن‌ها را به یهودیان آمریکایی وصل می کرد، خلاص کردند و از این پس، آشکارا به صهیونیست‌های انگلیلی که دیدگاه‌های حزب جمهوری خواه در این زمینه‌ها را تعیین می کنند، نزدیک شده‌اند. برپایه گفته‌ی گاری روزنیلات سردبیر پیشین Jewish week در نیویورک، نتانياهو در دیدارهای خصوصی تأیید می کند که «تا زمانی که از پشتیبانی مسیحیان انگلیلی برخوردار است، که تعدادشان بسیار از شمار یهودیان و به طور یقین، بیشتر از یهودیان ارتدکس است، همه چیز بروفق مراد او است». الیوت آبرامز (۲)، دیپلمات جمهوری خواه نیز یادآوری می کند که «انگلیلی‌ها در این کشور، بیست یا سی برابر تعداد یهودیان هستند». بدین ترتیب، گروه لابی طرفدار اسرائیل، آیپک (AIPAC)، هرقدر بیشتر راست گرا می شود، کمتر «يهودی» می گردد.

اگرچه حمله حماس و واکنش اسرائیل اساساً دیدگاه‌های سیاسی یهودیان را تغییر نداده، در مقابل، اختلاف‌های آنان را تشید کرده است. بیش از پانصد کارمند حدود صد و چهل سازمان یهودی آمریکائی در نامه ای سرگشاده به رئیس جمهور بایدن نوشته‌اند: «می دانیم که راه حلی نظامی برای این بحران وجود ندارد. می دانیم که اسرائیلی‌ها و فلسطینیان، در این سرزمین ماندنی هستند و اگر یهودیان و فلسطینیان را در مقابل هم قرار دهند، نه امنیت یهودیان، و نه آزادی فلسطینی‌ها تحقق نمی یابد. (۳)». از سوی دیگر، یازده سناتور دموکرات نامه ای را خطاب به بایدن امضا کرده‌اند که در آن، او را ترغیب می کنند تا پذیرد که «رنج فزاينده‌ی و متداوم در غزه نه فقط برای غیرنظامیان فلسطینی

تحمل ناپذیر است، بلکه همچنین به دلیل و خامت تنش های موجود و ضعیف تر شدن ائتلاف های منطقه ای، برای امنیت غیرنظامیان اسرائیلی نیز زیان آور است (۴)». علاوه براین، به او دستور می دهند که مداخله کرده از اسرائیلی ها امتیازهایی بگیرد، درخواستی که ده سال پیش در زندگی سیاسی آمریکا تصور ناپذیر بود.

در تدارک «نکبه» دوم

برنی ساندرز، به نوبه خود، بدون فراخواندن به یک آتش بس، در حمله به «حکومت راست افراطی نتانیاهو» خویشتن داری نکرده است. و «جنگ تقریباً کامل او علیه مردم فلسطینی را از نظر اخلاقی غیرقابل پذیرش و نقض قانونهای بین المللی ارزیابی» کرده است. و خواسته است که کمک آمریکا به اسرائیل (۸/۳ میلیارد دلار در سال) از این پس مشروط گردد به حقوق بازگشت اهالی غزه به خانه های شان و پایان خشونت های ساکنان شهرک ها [کولون ها] در کرانه باختی و توقف سیاست گسترش مستعمره سازی و از سرگیری مذاکره برای صلح با چشم انداز راه حل دو دولت (۵).

به طور متناقض، هر چه بر تعداد نمایندگان دموکراتی افزوده می شود که موضع هواداری از فلسطین رأی دهنگانشان را می پذیرند، به همان نسبت نیز، باید نبیشتر اصرار دارد که با نخست وزیر اسرائیل تشریک مساعی کند. به استثنای چند گروه منزوی، که جنایت های حماس در ۷ اکتبر را «تبلیغات مهیونیستی» می خوانند، هیچ کس در ایالات متحده حق اسرائیل را برای انتقام جوین نظامی انکار نمی کند ، حتی اگر هدف گیری اهالی غیرنظامی در غزه و نابودی تقریباً کامل ساختارها امکان می دهد تا بتوان پیش بینی کرد که با شکل های رادیکال و مصمم مقاومت حتی در سال های آتی نیز مواجه خواهیم بود.

با این وجود، رئیس جمهور آمریکا درباره نفوذی که می تواند بر نتانیاهو اعمال کند، اغراق می کند. نتانیاهو در سال ۲۰۰۱ به گروهی از شهرک نشینان در کرانه باختی گفت: «آمریکا چیزی است که می توان به آسانی در جهت خوب هُلَّش داد... این کشور ما را اذیت نخواهد کرد (۶)». نخست وزیر اسرائیل با پشتیبانی افراطی ترین وزیران و طرفداران به شدت هیجان زده اش پشت سرهم، به متعدد آمریکایی اش بی حرمتی کرد، بدون این که هرگز قصد خود را برای رُخداد نکیه [فاجعه] دوم، یعنی مجبور ساختن فلسطینیان غزه به مهاجرت به مصر یا جای دیگر، پنهان کند. او درنظر دارد

پایان دادن به نبردها را به سه هدف زیر مشروط کند: «نا بودی حماس، غیرنظامی کردن، غزه و رادیکال زدائی جامعه فلسطینی.»

از سوی دیگر، بایden با ایفای نقش تک سوار، احتمال انتخاب مجددش در نوامبر آینده را کاهش می‌دهد. اگر سیاست هواداری اسرائیل رئیس جمهور آمریکا بیشتر طرفداران حزب دموکرات را ناراضی کرده، به ویژه این نارضائی در میان جوان‌ترها افزایش می‌یابد: گفته می‌شود که ۷۰٪ رأی دهندگان کمتر از ۲۴ سال با اتحاد بایden-نتانیاهو مخالف‌اند. همچنین، شماری از آمریکائیان عرب تبار نیز اعلام کرده‌اند که این بار از رأی دادن به بایden خودداری خواهند کرد، با اینکه آگاهند که جمهوری خواهان آرمان اسرائیل را با استیاقی بیشتر از دموکرات‌ها پذیرفته‌اند.

به چند دلیل می‌توان توضیح داد چرا بایden چنین مخاطره‌ی سنگینی را پذیرفته است. ابتدا، عشق او به اسرائیل و روایت صهیونیستی نیازی به اثبات ندارد. در زمان کارزار انتخاباتی در سال ۲۰۲۰، هنگامی که رقیبان چپ‌گرای او، ساندرز و خانم الیزابت وارن از رفتن به گردهم این آیپک خودداری کرده و خواستار مشروط کردن کمک به اسرائیل شدند - موضعی که در آن زمان، اکثریتی از یهودیان امریکا حمایت می‌کردند - بایden به آنان حمله کرده و آن کار را «کاملاً مفتضحانه» نامید. او به عنوان معاون رئیس جمهور در هنگام ریاست اوباما، در برابر جمعیتی یهودی به خود می‌باليد که: «من بیشتر از برخی از شما از آیپک پول دریافت کرده‌ام».

رئیس جمهور امریکا معتقد است که اسرائیل و ایالات متحده چنان به هم جوش خورده‌اند که نباید حتی نور از میان آن رد شود. او چندین بار، در سیاست خارجی اوباما دخالت کرد تا اصطکاکی را ملایم تر کنده اکراه اسرائیلی‌ها نسبت به تلاش‌های صلح با فلسطینیان ایجاد کرده بود (۷). او تصور می‌کند که از این طریق، می‌تواند شور تجاوزکارانه نتانیاهو را که عبارتند از طرح الحاق کرانه باختری و انگیزه‌ی حمله به حزب الله در لبنان، کاهش دهد.

او همچنین باید قدرت انکارناپذیری را که سازمان‌های یهودی محافظه کار آمریکائی اعمال می‌کنند، درنظر گیرد. این سازمان‌ها هر نماینده‌ای را که از خواسته‌های ارتدکسی هوادار اسرائیل دور می‌شود، تنبیه می‌کنند. در سال ۲۰۰۹، هنگامی که اوباما در آغاز دوره ریاست جمهوری اش بسیار محبوب‌هم بود، با تمايل به

از سرگیری مذاکرات صلح ، از اسرائیل خواست که گسترش شهرک سازی های کرانه باختری را متوقف کند، آیپک با نامه ای به مقابله پرداخت که ۳۲۹ عضو مجلس نمایندگان [از مجموع ۴۳۰ نماینده) آن را امضا کرده بودند و از رئیس جمهور می خواستند که پیشنهادش را «به طور خصوصی» با اسرائیلی ها مطرح کند... او باما اعتراف می کند که بلافاصله فهمید که کوچکترین کدورتی با اسرائیل «با هزینه سنگین سیاسی در کشور خودش همراه خواهد بود که قابل مقایسه با هزینه چنین رفتاری با بریتانیا، آلمان یا فرانسه، ژاپن یا کانادا یا هر کشور دیگر در میان متحدان نزدیکش» نبوده است.

امروزه، سازمان های هوادار اسرائیل در گسیختگی کامل با ۷۰٪ یهودیان آمریکائی که تمايل به حزب دمکرات دارند، میلیون ها دلار از یاری کنندگان محافظه کار جمع آوری می کنند تا از نامزدهایی پشتیبانی کنند که در انتخابات مقدماتی حزب جمهوری خواه ردپای ترامپ را دنبال می کنند و نامزدهای ترقی خواهی را که در زمان انتخابات مقدماتی حزب دموکرات، نسبت به آرمان اسرائیل به حد کافی وفادار نیستند شکست دهند. بدین گونه، کمیته فعالیت انتخاباتی آیپک موسوم به United Democracy project در سال ۲۰۲۲ نزدیک به ۳۶ میلیون دلار خرج کرد تا موجب شکست چهار نماینده مشهور از شاخه چپ حزب دموکرات گردد که نسبت به قضیه فلسطین حساس بودند : رشیده طالب، الحان عُمَر، الکساندریا کاسیو-کورتیز و آیانا پرسلی. امسال نیز همین تشبتات تکرار شد ولی بی نتیجه بود. همچنین، قصد دارند که به میزان صد میلیون دلار کمک مالی جمع آوری کنند تا دموکرات ها از پشتیبانی بی دریغ شان از اسرائیل و لیکود، حزب نتانیاهو منحرف نشوند. در نبود کاندیدای قابل قبول، آیپک خودش کسی را استخدام می کند. دو ساکن حوزه انتخاباتی دیترویت هدیه ای بیست میلیون دلاری گرفتند تا در مقابل خانم طالب، تنها نماینده فلسطینی-آمریکائی کنگره، که همکاران شان او را به دلیل دفاع از حقوق فلسطینیان از کمیسیون امور خارجی مجلس نمایندگان اخراج کرده بودند، نامزد انتخابات شوند (۸).

از سوی دیگر، بحث درباره ی روابط اسرائیل-آمریکا از آنچه افزایش نگران کننده ی یهودستیزی به نظر می رسد و نیز از اراده ی برخی گروه های یهودی، به رهبری لیگ ضد افترا ADL که می خواهد ضدصهیونیسم را نیز معادل یهود ستیزی بداند، حتی هنگامی که یهودیان خود را ضد صهیونیست بدانند ، تفکیک ناپذیر است. زیرا

منشاء همه خشونت های یهودستیزانه که در آمریکا ثبت شده اند، راست افراطی است. داده های لیگ ضدافترا حاکی از آن است که هر قتلی که به خاطر نفرت از یهودیان در سال ۲۰۲۲ رخ داده است، از جانب راست افراطی بوده است (۹). کسانی که در سال ۲۰۱۷ در شهر شارلوت-ویل فریاد می زدند «یهودیان جای ما را نخواهند گرفت»، نئونازی ها بودند و قاتل کشتار کنیسه «درخت زندگی» در پیتسبورگ واقع در پنسیلوانیا (۱۱ کشته) یک برتری طلب سفید پوست بود. روزی که آدم کُش پیتسبورگ در دادگاه محاکمه می شد، یک افراطی راست گرا به اتهام برنامه ریزی جهت حمله به یک کنیسه در میشیگان دستگیر شد. اما، چپ برای مبارزه با ناسیونالیسم در گرمگرم رونق، اختلاف نظر دارد - نه چندان در مورد نفس پشتیبانی از فلسطینی ها که اصلی پذیرفته شده است، بلکه بر روی شیوه‌ی تأیید آن.

حمله مرگبار حماس، این اختلاف نظرها را وخیم تر کرده و موجب شده که هر گونه موضعگیری در مخالفت با اسرائیل پرهزینه گردد. در هالیوود، هنرپیشه های هولدار فلسطین کارگزاران شان را از دست دادند و کارگزاران طرفدار فلسطین مشتری های شان را. در نیویورک، جی پنسکی، وارث میلیاردر یک شرکت حمل و نقل، مالک مجله هنری «آرت فوروم» سردبیر مجله را به این دلیل که نامه ای سرگشاده «در همبستگی با خلق فلسطین» منتشر کرده بود، بیکار کرد. باز در نیویورک، هیئت مسئول بخش ادبیات در مرکز فرهنگی ۹۲nd Street - نهادی که خود را صهیونیستی می نامد - برای اعتراض به فشارهای داخلی جهت لغو کنفرانس رُمان نویس ویتمانی، ویرت تان نگوین که گناهش امضای متنی در London Review of Books بود که اسرائیل را متهم به «کشن عامدانه‌ی غیرنظامیان» کرده و به آتش بس فوری فراخوان داده بود، همه با هم استعوا دادند (۱۰).

دانشگاه‌ها، هدف سانسور

با این همه، نبردهای شدیدتر در رابطه با اسرائیل - چه پیش از ۷ اکتبر و چه بعد از آن - در مشهورترین دانشگاه‌های آمریکا تمرکز یافته است. ناتان شارانسکی، معارض دوران شوروی که به چهره‌ی سیاسی راست گرای تند اسرائیلی تبدیل شده، بدون کوچکترین اعتراض در رسانه‌های آمریکائی اعلام کرد: «این جنگ، جبهه دیگری دارد که نه در تونل‌های غزه یا تپه‌های جلیل، بلکه در هاروارد، ییل، پرن و کلمبیا ...» قرار دارند. حقیقت دارد که خود روزنامه

نگاران رسانه‌های غالب نسبت به این نهادهای پراج که اغلب در آن جا نیز تحصیل کرده‌اند و جماعت یهودی نیز در آن دانشگاه‌ها آشکارا بسیار زیادند، توجه ویژه‌ای دارند.

در مرکز جدل، این واقعیت قراردادارد که در اوضاع کنونی، دانشگاه‌های آمریکائی - اغلب تحت تأثیر کتاب ادوارد سعید، اوریا نتالیسم [شرق‌شناسی] - تاریخ اسرائیل را با مازویتی کمتر از آن چه از گذشته به آنان رسیده است، تدریس می‌کنند با پذیرش این مخاطره که احساسات برخی از دانشجویان و بیشتر از خود آنان، پدران و مادران شان را جریحه دار کنند. به همین دلیل، فضای دانشگاه نخبگان به دقت زیر مراقبت بخشی از یهودیان قرار دارد که از تغییر برداشت نسبت به اسرائیل در محیط‌های دانشگاهی و محفل‌های چپگرايان نگران هستند. تقریباً همه جوانان یهودی طبقه متوسط بالا به تحصیل می‌پردازنند، اما شماری از آنان واقعیت‌های اسرائیل را از درون یک حباب ایدئولوژیکی آموخته‌اند. آن‌گاه که پای شان به دانشگاه می‌رسد، جهانی موازی را کشف می‌کنند که در آن اسرائیل را به منزله ستمگر و فلسطینیان را به مثابه قربانی می‌نگرند. در نتیجه، ناهنجاری شناختی پدید می‌آید که ممکن است موجب هراس شود. پدر و مادران شان که مشاهده می‌کنند صدها هزار دلاری که برای هزینه دانشگاه پرداخته‌اند به چنین نتیجه‌ای می‌رسد، بازهم بیشتر مضطرب می‌شوند: فرزندی که با استدلال‌های انتقادی، مسلماً درست، ولی بهطور شخصی (و به طور غم انگیزی) توهین آمیز به خانه برمنی گردد. ضربه در حد نقشی است که حمایت از اسرائیل در تعریف هویت چندصدساله یهودیان آمریکا ایفا کرده است.

در همان زمان، سازمان‌های یهودی محافظه‌کار در تلاشند تا این اصل را تحمیل کنند که بنابر اصطلاح جوناتان گرین بلات، مدیر «لیگ ضدافترا» «ضدصهیونیسم، یهودستیزی است، همین و بس!». به عقیده‌ی وی، همچنین اصطلاح «فلسطین آزاد» متراծ با «یهودستیزی» است. هدف از این تهاجم به ویژه دانشگاه‌ها را هدف گرفته که صدای هواداری از فلسطین هم در میان استادان و هم دانشجویان به گوش می‌رسد. تلاش‌های لیگ یادشده ADL، و سازمان‌های راست گرای دیگر در جلوگیری از آزادی بیان در فضای دانشگاهی، نزد رسانه‌ها پژواکی می‌یابد که در نخستین ردیف آن تلویزیون «فاسکس نیوز»، «نیویورک پُست» متعلق به گروه ماردوک قرار دارد و نیز تلویزیون‌های خبری که گرایش کمتری به راست دارند. از سوی دیگر، این گروه

ها تأمین کنندگان مالی خصوصی را تشویق می کنند تا مؤسسه های را که نسبت به اسرائیل گستاخ ارزیابی می کنند، با تهدید به قطع کمک مالی، زیر فشار گذارند.

مارک رووان، میلیاردر و مالک بنیاد سرمایه گذاری «Apollo Global Management» همچنین رئیس سازمان «United Jewish Appeal» (صدای متحده یهودی) که از تأمین کنندگان مالی «لیگ ضد افترا» است، و در «شورای مشورتی وارتون»، دانشکده بازرگانی وابسته به دانشگاه پنسیلوانیا نیز حضور دارد، حتی پیش از ۷ اکتبر کارزاری به راه انداخت تا الیزابت مگیل را از ریاست دانشگاه برکنار کند.

آقای رووان راضی نبود که دانشگاه پنسیلوانیا اجازه داده که در صحن دانشگاه فستیوالی ادبی با عنوان «فلسطینی می نویسد» به یاد سلمی الخضراء الجیوسی شاعره فقید فلسطینی برگزار گردد. این رویداد روز ۲۲ سپتامبر گذشته برگزار شد. همان گونه که مجله The American Prospect نقل کرده، رووان سازمان دهنگان برنامه را متهم کرد که «از پاک سازی قومی تجلیل کرده»، از دست یازیدن به خشونت دفاع کرده و «به نفرت علیه یهودیان فراخوان» داده است، بدون این که سندی برای تأیید این اتهام ها ارائه دهد. یک دلیل روشن بر رد ادعای وی: زیرا این یک فستیوال ادبی بود و نه نشست سیاسی، و نه به هیچ وجه یک شورش آنتی سمیت [یهود ستیز]. با این وجود، خانم مگیل اطلاعیه ای منتشر کرد و در آن «با همه نیرو و بدون ابهام» آنتی سمیتیسم [یهود ستیز] را محکوم کرد و در ضمن به تعهد دانشگاهش برای «تبادل آزاد ایده ها»، گفتگو با دانشجویان یهودی و حفظ امنیت سازمان های آنان تأکید کرده و قول داد که در آینده باز هم بهتر عمل کند.

با این وجود، فشارها هم از سوی سیاستمداران و هم دانشجویان پیشین و یاری رسانان مالی ادامه یافت. پس از ۷ اکتبر به تدریج بر فشارها افزوده شد. خانم مگیل یکی از سه رئیس دانشگاه در کنار خانم کلودین گری (هاروارد) و خانم سالی کورن بلوث (انستیتوی تکنولوژی ماساچوست MIT) بود که به پرسش های کنگره که به آن ها اتهام تسامح درباره گفتمان یهودستیزانه وارد می کردند، پاسخ داد. آن ها از خود دفاع کردند، البته با ناشیگری و با دادن پاسخ های صرفا حقوقی به پرسش هایی که آگاهانه طوری تنظیم شده بودند تا خشم طرفداران اسرائیل را تیزتر کند. خانم مگیل در دهم دسامبر استعفا داد، و این کار، مجلس نمایندگان دارای اکثریت

جمهوری خواه را ترغیب کرد تا با صدور قطع نامه ای، خواهان استعفای دو رئیس دانشگاه دیگر شود. جهان دانشگاهی که از این ضربه ها تکان خورده بود، نمی دانست که در برابر قدرت نمائی نما یندگان مجلس و تأمین کنندگان مالی چه تصمیمی بگیرد. کمیته اجرائی پن از انجمن آمریکائی استادان دانشگاه اعتراض کرد: «میلیاردرهای انتخاب نشده [از سوی مردم] و فاقد صلاحیت در این زمینه در صدد کنترل تصمیم های دانشگاهی هستند، امری که باید به طور انحصاری در صلاحیت دانشگاه بماند تا پژوهش و آموزش حقانیت و استقلال خود را در قبال منافع خصوصی و طرفدارانه حفظ کند».

همه دانشگاه های بلند مرتبه سرگذشت مشابهی دارند. در هاروارد، میلیاردری به نام بیل اکمن فهرستی از «افرادی که باید استخدام شوند» تهیه کرده و در آن عضوهای سی و چهار سازمان دانشجوئی قرار دارد که نامه ای را امضا کرده و اسرائیل را متهم کرده اند که «کاملاً مسئول خشونت هایی است که امروز بیداد می کند (۱۱)». سپس کامیونی در خیابان های کمبریج به راه افتاد که یک گروه راست افرطی فرستاده بود و تابلویی دیجیتال نام و تصویر دانشجویانی را نشان می داد که ادعا می شد «يهودستیزان اصلی هاروارد هستند». یک گروه دیگر هوادار اسرائیل نام کنشگران هوادار فلسطین را در شبکه های اجتماعی با پیام زیر پخش می کرد: «وظیفه شماست اطمینان حاصل کنید که رادیکال های امروزی کارمندان فردا نخواهند شد».

از آن پس، اکمن کارزار دیگری به راه انداخته تا خانم گی رئیس هاروارد، نخستین زن سیاه پوست را که تاکنون به ریاست دانشگاهی از Ivy League برگزیده شده است، مجبور به استعفا کند. این بار، به او ایراد نمی گرفتند که از محکوم کردن حماس یا آنتی سمیتیسم خودداری کرده است، بلکه اکمن و همکارانش معتقدند که این دو را به صورتی نامتناسب محکوم کرده است. او نیز، به نوبه خود، مجبور شد ۲ ژانویه از ریاست دانشگاه استعفا دهد با این بهانه که مقصراً به سرقت ادبی بوده است.

وانگهی، با وجود اینکه اسرائیل و فلسطین در مرکز مبارزه شدید در بسیاری از دانشگاه های آمریکاست، تقرباً هیچ کس در جامعه دانشگاهی نظریه اوجگیری یهودستیزی نزد دانشجویان را تأیید نمی کند. در سال ۲۰۱۷، چهار پژوهشگر دانشگاه براندیز درباره این موضوع به بررسی در چهار دانشگاه مشهور پرداختند و سرانجام به

این نتیجه رسیدند: «به ندرت، دانشجویان یهودی در معرض یهودستیزی در محل تحصیل شان هستند. (... آن‌ها تصور نمی‌کنند که فضای دانشگاه شان مخالف با یهودیان است. (... اکثریتی از آنان این ایده را که محیط دانشگاه، دشمن اسرائیل است، رد می‌کنند (۱۲). پژوهشگرانی که درباره مطالعات یهودی در دانشگاه استنفورد کار می‌کنند، پس از یک بررسی مشابه در مورد زندگی دانشجوئی در پنج دانشگاه کالیفرنیا به نتیجه مشابهی رسیدند. دانشجویان یهودی مخاطب آن‌ها گواهی می‌دهند که «سطح ضعیفی از آنتی سمتیسم « وجود دارد و خود را «به عنوان یک یهودی» در دانشگاه شان آسوده حس می‌کردند (۱۳).

انکارناپذیر است که حادثه‌های اسف باری از هر دو طرف رخ داده است. دانشجویان هم مسلمان و هم یهودی مورد تعرض قرار گرفته‌اند. اما، پاره‌ای از دانشگاه‌ها، از جمله هاروارد، پنسیلوانیا، استنفورد و نیویورک مفید تشخیص دادند که جهت واکنش به این تنش‌ها، با ایجاد کمیسیون‌هایی برای پژوهش درباره آنتی سمتیسم، رضایت تأمین کنندگان اعتبار مالی داشگاه شان را کسب کنند و در صورت مقتضی از پژوهشگران دانشگاه خود نیز استفاده نکنند (۱۴). پخش فیلم مستند «اسرائیلیسم» که برداشتی انتقادی از صهیونیسم بود و دو فیلم ساز یهودی تهیه کرده بودند، در بسیاری از دانشگاه‌ها، اغلب در آخرین لحظه و در حالی که تماشاگران در سالن نشسته بودند لغو شد. رویداد وخیم‌تر این است که در اوخر نوامبر، سه دانشجوی فلسطینی که به خاطر کفیه شان قابل شناسائی بودند در ایالت ورمونت هدف تیراندازی قرار گرفتند (۱۵).

مک‌کارتیسم جدید

در چنین وضعیتی، کنشگری تهاجمی گروه «دانشجویان برای عدالت در فلسطین» (SJP)، برخی مدیران دانشگاه‌ها را به چالشی دیگر فرامی‌خواند. این کنشگران از حمله‌های شخصی و کارهای غلوآمیز بری نیستند. در راهنمای کتبی، که این گروه در اختیار کنشگرانش قرار می‌دهد، از جمله در جمله ای حمله ۷ اکتبر را مترادف با «پیروزی تاریخی» قلمداد کرده و یک سلسه فعالیت برای «امروزی کردن انقلاب» پیشنهاد می‌کند. برخی از شعبه‌های SJP تا آن‌جا پیش رفته‌اند که تصویرهای چتربازان پاراگلایدر را به منظور استناد به شرکت جنگجویان هواپیمای حماس در ۷ اکتبر برای کشتارغیرنظم اسرائیلی میان اسرائیلی حاضر در یک فستیوال موسیقی در نزدیکی

مرز غزه پخش کردند. در نتیجه، این گروه را در دانشگاه های جورج واشینگتن و کلمبیا مغلق کردند. (درکلمبیا همچنین برای اخراج گروه «صدای یهودی برای صلح» از محل دفتری که در اختیار آنان بود، تصمیم گرفتند). در فلوریدا، فرماندار اولترامحافظه کار، رونالد دسانسیس به دانشگاه ها دستور داده شعبه SJP را «غیرفعال» کنند، با این توجیه که این گروه به گروه های «تروریستی» «پشتیبانی مالی» می کند - ادعایی مسخره و با وجود این، گرینبلات آن را تأیید کرده است (۱۶).

کنگره زیاده خواهی میکند و کاخ سفید برای جلب رضایت آن، بی میلی نشان نمی دهد، برای مثال اعلام می کند که وزارت خانه های آموزش، دادگستری و کشور را بسیج خواهد کرد تا در فضای دانشگاهی، در مقابل آنچه «مجموعه‌ی فوق العاده نگران کننده از احساس و کردار رشت و زننده می خواند»، از یهودیان محافظت کند. (۱۷)

چنین محیط سیاسی ای به مک کارتیسم شباهت دارد. در ایالات متحده نظیر خاورمیانه، تنها قدرت سیاسی که به فلسطینی ها یا مدافعان حقوق آن ها داده شده، یادآوری وجود آنان است: سکوت را بشکنند و تلاش هایی را که هدفش جلوگیری از رسیدن خبر ستمگری اسرائیل به گوش جهانیان است، خنثی کنند. و این درست همان هدفی است که حماس دنبال می کرد، آن گاه که نیروها بیش از هشتصد غیرنظامی اسرائیلی را کشtar و چند صد نفر را ربوتدند. به طور دردناکی، برای همه کسانی که در این اوضاع دخیل بودند، و در وهله نخست، خود رهبران فلسطینی ها، حمله مرگبار ۷ اکتبر چشم انداز روزی را که آنان بتوانند بر سرنوشت شان حاکم باشند را ، باز هم بیشتر، در پرده ابهام قرار داد

توضیح مترجم:

* آنتی سمیتیسم، *Antisémitisme*, *Anti-semitism* دشمنی با یهودیان یا رفتار نژادپرستانه با یهودیان، در ادبیات کنونی «یهودستیزی» ترجمه می شود. واژه *sémite* یعنی سامی، به مردم سامی گفته می شود که به یکی از زبان های سامی (عربی یا آمهری [از زبان های اتیوپیایی]) حرف می زنند. آنتی سمیتیسم را نباید با *Antijudaïsme* [ضدیت با یهودیت] و *Judéophobie* [یهوده راسی] اشتباه گرفت. برخی از مورخان تاریخ یهودیت، واژه دوم را مترادف

با یهودستیزی به کار می بردند. برخی نیز به دلیل ریشه و مفهوم وسیع "آنتی سمیتیسم" آن را به جای یهودستیزی به کار نمی بردند.

** گروه Ivy League ، گروهی مرکب از هشت دانشگاه شمال شرقی آمریکا (دارتماوث، هاروارد، براون، پریل، کلمبیا، پرینستون و پرن) است. Ivy یعنی پاپیتال یا پیچک معمولی که بر دیوارهای این دانشگاه ها می روید و نشانه ای از قدمت آن هاست.

Les Juif américain, Israël et la politique des Etats-Unis, par , ERIC ALTERMANN

. Le monde Diplomatique, Février 2024

زیرنویس ها :

1 - به دو مقاله از ابراهیم وردا، لوموند یپلما تیک فوریه ۲۰۱۹ و سپتامبر ۲۰۰۲ به ترتیب، با عنوان های «اسرائیل، یهودیان امریکا را از خود بیگانه می کند» و «پیش از بازگشت مسیح، صلح ممکن نیست» مراجعه کنید.

<https://ir.mondediplo.com/2019/02/article3105.html>

2 - به مقاله «بازگشت به دوران یک "وزیر امور خارجه" برای جنگ های کثیف» نوشته اریک آلتمن مراجعه کنید:

<https://ir.mondediplo.com/2019/03/article3125.html>

Ales Seitz-Wald, « Hundres of Jewish organization staffers – 3 call for white House to back Gaza cease-fire », NBC News, december 7th 2023, www.nbcnews.com

Patricia Zengerle, « US Democrats urge Biden to push – 4 Israel over Gaza humanitarian assistance », Reuters, November .20, 2023

Sanders calls for conditioning aid to Israel amidst the » – 5 ,« growing crisis in Gaza and the West Bank

سایت شخصی برنی ساندرز، 18 نوامبر 2023 . www.sanders.senate.gov

Ron Kampeas, « Netanyahu changed the way Americaansview – 6

Israel – but not always in the way he wanted », Jewish Telegraph Agency. June 2 2021. www.jta.org

Peter Beinart, « Joe Biden's alarming record on Israel », – 7 Jewish Currents, january 2è, 2020, <https://jewishcurrents.org>

Sara Powers, A second Michigan senate candidate says he – 8 was offeres \$20M to run against Rashida Tlaib », CBS News, .November 28, 2023

– 9

Written testimony of Amy Spitalnick on may 16, 2023 », » Human rights first, 16 mai 2023, <https://humanrightsfirst.org>

Cf. Alexander Zevin, « Gaza and New York », New Left – 10 .Review, n° 144, novembre-décembre 2023

J. Sellers Hill et Nia L. Orakwue, « Harvard student – 11 groups face intense backlash for statement calling Israel 'Entirely responsible' for Hamas attack », The Harvard /Crimson, 10 octobre 2023, www.thecrimson.com

Graham Wright, Michelle Shain, Shahar Hecht et Leonard – 12 Saxe, « The limits of hostility: Students report on antisemitism and anti-Israel sentiment at four US universities .», Brandeis University, décembre 2017

New study by professor Kelman finds lower levels of » – 13 anti-semitism at US universities », Stanford Global Studies, .15 septembre 2017

Peter Beinart, « Harvard Is Ignoring Its Own – 14 .Antisemitism Experts », Jewish Currents, 11 décembre 2023

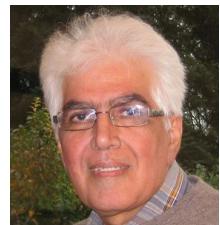
Nadia Abu El-Haj, « The Eye of the Beholder », The New – 15 York Review, 24 décembre 2023, www.nybooks.com

Alex Kane, « The Push to "Deactivate" Students for – 16 Justice in Palestine », JewishCurrents, 21 novembre 2023,

Emma Green, « How a Student Group Is Politicizing a – 17 Generation on Palestine », The New Yorker, 15 décembre 2023,
www.newyorker.com

بهاره هدایت، راهگشای سیاسی فاضل غیبی

« تنها هر آنکه بپاخیزد، سنگینی زنجیرها را حس می کند! » از این منظر، رستاخیز زن زندگی آزادی با کوشش برای بپاختن به ایراندوستان نشان داد، که چگونه دو زنجیر گران از چپ و راست زمینگیریش کرده بودند. چنانکه هنگامی که همراهان رستاخیز مهسا، همبستگی شکوهمند ایرانیان را در سراسر دنیا فریاد میزدند، دو گروه از گردهما یعنیها جدا شدند و چهره‌های آشنای آنان تخم تفرقه و شکست پراکندند. رستاخیز مهسا هنوز شاهد پیروزی را در آغوش نگرفته، اما امروزه در نیمه راه، دستاوردهای بزرگی یافته که پیدایش شخصیت‌هایی ایراندوست با اندیشه‌ای ژرف و برآنده از شمار آنها



است؛ نخبگانی که پس از یک سده راه برون رفت ایران از مفاکی که تا حال انرژی سازندۀ جامعه را هدر می‌داد، روشن کردند.

جای شگفتی نیست که یکی از این اندیشمندان، زنی در زندان ایران باشد. او بهاره هدایت است که چند روز پیش در نامه‌ای به نام: «ما لیبرال‌ها کجای میدان براندازی ایستاده‌ایم؟»، انگشت بر علت زمین‌گیر شدن ایران در سدۀ گذشته، نهاده است.

وی در این نامه با توجه به خیزش مهسا یکبار برای همیشه بر توهمندی «اتحاد» خط بطلان کشید و جمع بست که:

«سامان‌یا بی‌یک کل یکپارچه، شدنی نیست. و چه بسا که اگر شدنی هم می‌بود، چندان مطلوب نبود.»

و واقعاً با وجود چپ‌های فسیل شده در یکسو و «راست اقتدارگرا» در سوی دیگر، چنین یکپارچگی چه ارزشی دارد؟ همراهان رستاخیز مهسا امیدوار بودند، که بتوانند همۀ ایرانیان را در زیر پرچم ایران‌دوستی گردآورند، اما چنانکه در ماه‌های گذشته دیدیم، دغدغۀ این دو گروه نه ایران، بلکه قدرتیابی به هدف تحقق تصورات ارتجاعی خویش است؛ تصوراتی که نه با «پذیرش کار و ساز دمکراتی» نسبتی دارد و نه راهی به سوی رفاه و پیشرفت واقعی ایران می‌جوید. سلطنت طلبان جز در پی انتقام از ایرانیان به «جرائم» سرنگونی رژیم گذشته نیستند و چپ‌ها جز انقلاب آخرالزمانی که همچون ظهور امام غایب، به ضربتی «عدالت اجتماعی» را در کنار «عدل علی» خواهد نشاند، آرزویی ندارند.

البته سختجانی دو نیروی «چپ روسی» و «سلطنت طلب» ناشی از آن است که هر دو هنوز پای در بند عقبماندگی فکری دارند که ملایان برای حفظ نفوذ خود بر بخش بزرگ جامعه حاکم کرده‌اند و اگر در سدۀ گذشته اندیشۀ نوجویی و پیشرفت در میان ایرانیان تبلور شایسته نیافت، پیامد مستقیم جدالی بود که پیش از انقلاب 57 میان دربار از یکسو و ملایان و چپ‌ها از سوی دیگر، انرژی سازندۀ چند نسل را به هدر داد، تا تازه زمینه‌انقلاب اسلامی فراهم شود!

بهاره هدایت در نامۀ خود افسانه‌زدیده شدن انقلاب 57 را بر ملا می‌کند و نشان می‌دهد که چگونه چپ‌ها و اسلامیون دست در دست هم آن را به پیروزی رسانندند، زیرا از دهه‌ها پیش از آن، با «جعل وضعیت انقلابی، عامدانه زندگی معمولی را ناممکن کرده بودند.» و هنوز هم دست در دست هم از «سرشت ضد تمدنی» آن پاسداری می‌کنند:

«ما وقتی از «آزادی» حرف میزنیم، داریم از یک برساخت تمدنی حرف میزنیم که درون جهان معرفتی غرب پدیدار شده است.»

در تأیید سخن بهاره هدایت میتوان هم دیگر مفاهیم را برشمرد که چپها یک سده خود را در پس آن پنهان کرده‌اند. از جمله مدعی «حقوق بشر»‌اند، درحالیکه از این سخن نمیگویند، که حقوق بشر تنها در جامعه‌ای دمکراتیک معنی می‌یابد که در آن حقوق شهروندی از سوی دستگاه دادگستری مستقل تضمین و پاسداری شود.

در سو دیگر نیز با ریاکاری سلطنتطلبان رو برویم، که خود کامگی را در پس پیشرفتطلبی و دیکتا توری را در پس مشروطه‌خواهی و بالاخره سلطنت اسلامی را در پس پادشاهی ایرانی پنهان می‌کند.

در درازنای یک سده از انقلاب مشروطه تا به امروز، نظام سیاسی در ایران در سراسر سقوط، از بدويت شیخنشینی هم عقبتر رفته است. عامل اصلی این پسرفت را بهاره هدایت نشان داده است:

«نیروهای حامل گفتمان ترکیبی 57 هنوز در میدان حاضر و مؤثرند.»

ما ملت ایران، در انتظار تحولی هرچند ناچیز در «گفتمان ترکیبی» چپ اسلامی، یک سده است که فرصت‌های طلایی برای ورود به جاده پیشرفت جهانی را یکی پس از دیگری از دست داده ایم. اگر تجربه تاریخی میتواند معنایی داشته باشد، باید از رستاخیز زن زندگی آزادی بیاموزیم که دگمه‌های «چپ درمانده» و «راست اقتدارگرا» از جنس اعتقادات مذهبی است و همانقدر که از واقعیت به دور است قابل تغییر و تحول نیز نیست. بنا بر این فقط یک راه به جا می‌ماند که طیف «میانه ملی» بتواند با بازیافت همبستگی طبیعی خود، لیبرالیسم واقعی را بر جای باورهای خسران‌آور بنشاند.

ما ملت ایران به ستوه آمده ایم از اینکه در دنیا اشباحی زندگی کنیم که توهمات چپ و راست بر جامعه تحمیل کرده‌اند و شاهد باشیم، که این دو در سده گذشته، چگونه «ایران را خرج نزاع با غرب کرده‌اند»

ما نه انقلاب شکوهمند پرولتاری می‌خواهیم و نه منویات ملوکانه، نه در پی مالیدن پوز دیگران بر خاکیم و نه از توطئه‌های خارجی بیمناک. می‌خواهیم مانند هر کشور و ملت عادی دیگری در کنار دیگر مردم دنیا آزادانه به صلح و دوستی زندگی کنیم.

جای شادمانی است که بهاره هدایت در نامه خود به بدینی راه نمی‌دهد و بر موضع روش میلیونها ایرانی در میان جامعه در راستای «هواداری از ایده لیبرال» تکیه می‌کند و بدرستی خواستار همبستگی همه ایراندوستان آزادیخواه و رهایی از ایدئولوژی‌های سخیفانه است:

«وقت آن است که ما لیبرالها روی پای خودمان باشیم، و هرچه رساتر از تبارمان، از ایرانمان، و از آزادی‌ای که درون ایده لیبرال صورت می‌بندد، دفاع کنیم.»

اگر همه جوانب مطرح شده در نامه بهاره هدایت را دریافته باشم، تبلور سیاست لیبرال در میان جامعه بر چهار پایه استوار است:

- 1) تشکیل مجلس ملی بعنوان قدرتمندترین نهاد حکومتی
- 2) پایبندی اخلاقی به حفظ و نه حذف «دیگری»
- 3) روابط همکاری و دوستی با همه کشورها
- 4) حفظ هویت فرهنگی و تمدنی ارضی

نامه بهاره هدایت فراتر از راهگشایی سیاسی، در لابلای سطور خود نویدی می‌دهد و آن زایش گروه رهبرانی است که «کاوه ایران» خواهند بود. در واقع نیز، رهبران آینده را باید در میان زنان در بنده، از هدایت و ستوده تا محمدی و رشنو، جستجو کرد و نه در شوهای تلویزیونی خارج از کشور.

*گفتاوردها از نامه بهاره هدایت از زندان اوین، 30 دی 1402ش.

[/https://wwwiran-emrooz.net/index.php/politic2/more/112369](https://wwwiran-emrooz.net/index.php/politic2/more/112369)

چگونگی پشتیبانی جنبش چپ از مبارزات مردم ایران



فرا مرز دادور

چگونگی دفاع از مبارزات مردم در ایران و در صورت امکان در سراسر دنیا اهمیت دارد و در عین حال مهم است که مسیر ما برای پشتیبانی درست انتخاب گردد. مجموعه فعالان سیاسی/اجتماعی با اندیشه های متنوع دمکراتیک و چپ در صورت اعتقاد به دمکراسی و عدالت اقتصادی-اجتماعی مهم است که بر روی بستر منافع مشترک توده ها به حرکت های جمعی بپردازند. اینکه آیا درک ما از سوسياليسم چیست عمدتاً به این بستگی دارد که به آزادیهای دمکراتیک و رفع ستم و استثمار از سوی قدرتهای داخلی و خارجی اعتقاد باشد. اینکه گرایشی عمدتاً افشاگری از سیاستهای نولیبرالی و نه لزوماً توجه به گذار انقلابی را عمدۀ میداند و نظر دیگری تعریف مارکس از سوسياليسم را بمثابه "آزادی انسان" دانسته سرمایه داری دولتی تحت حمایت دولتی اقتدار گرا را "کمونیسم مبتذل" معرفی نموده، تمامی تلاش های مبارزان سوسيالیست در شوروی، چین و کشورهای توسعه یا بندۀ دیگر را بدون دیدن دستاوردهای مقطعي آنها رد میکند، به گفتمانهای زیادی احتیاج دارد.

در اینجا نظر بر این است که گرچه نظرات مارکس سرچشمه ای برای رشد و تحکیم ایده های سوسيالیستی بوده است اما آنها آیه های

نهائی آسمانی نیستند. برای نمونه در ما نیفست حزب کمونیست مارکس و انگلیس توصیه میکنند که بعد از پیروزی انقلاب برهبری طبقه کارگر از جمله قدمهای اولیه "تمرکز ابزار تولید در دست دولت پرولتری" باشد که دارای اقتدار سیاسی بوده سیاستها بین مانند حذف مالکیت خصوصی، استقرار مالیات متعدد، تمرکز فعالیتهای مالی، اعتبارات و بانکی در دست دولت، تمرکز مطبوعات و وسائل حمل و نقل در دست دولت، گستردگی مالکیت دولت بر کارخانه‌ها و ابزار تولید، آموزش مجانی را برقرار نماید. در اینجا به ضرورت وجود نقش یک دولت مقدر اشاره میشود. مارکس در اثر خود "نقدی بر برنامه گوتا" مینویسد که "بین جامعه سرمایه داری و کمونیسم مرحله تغییرات انقلابی است ... یک انتقال سیاسی که دولت چیزی بغیر از دیکتا توری پرولتاریا... نیست". بنظر لزوم دیکتا توری سیاسی و اجتماعی از سوی دولت دیده میشود. مارکس در نوشته اش "بعد از انقلاب" اضافه میکند که "طی مبارزه برای نابودی جامعه قدیمی، جنبش پرولتاریا هنوز بر مبنای جامعه کهن شکل سیاسی می‌باشد". مارکس در "جنگ طبقاتی در فرانسه" یکی از اشتباهات کمون پاریس را عدم تصرف "بانک فرانسه" میدانست.

دوستان، روشن است که در مقطع کنونی شرایط اجتماعی بسیار تغییر یافته است و مرحله انقلاب و دوران انتقال به سوسيالیسم احتمالاً اشکال متفاوت خواهد داشت و به اعمال سیاستهای دیکتا تور منشا نه دولت انقلابی نیاز نخواهد بود. گره اصلی در اینجا اعتقاد به وجود آزادیهای دمکراتیک و دمکراسی سیاسی میباشد. در آنصورت امید است که گذار به سوسيالیسم بر مبنای شناخت و تصمیم اکثریت توده های مردم، عمدتاً مسالمت آمیز انجام گیرد. در واقع، مهم است که از تعصبات فکری بکاهیم و به روند تکامل در پروسه تبادلات اندیشه ها روی بیاوریم

در رابطه با یکسری انتقادات، طرح چند نکته کمک میکند. با اینکه ضروری نیست که با توجه به گذشت تقریباً 2 قرن از زمان مارکس، همه نظرگاه های وی را استاندارد و کامل برای انتقال به سوسيالیسم بدانیم، اما میتوان گفت که در کل تحلیلهای وی از مناسبات استثماری سرمایه داری و ضرورت پیشرفت بسوی مناسبات انسانی تر و عاری از ستمهای اقتصادی، اجتماعی و سیاسی در میان جنبشای متعددی از پذیرش همگانی برخوردار است. در عین حال مهم است در نظر بگیریم که وجود بسیاری از تحولات مادی و ذهنی و توسعه تکنولوژیک گزینه های امروزی تر و احتمالاً دمکراتیک تر در

مقابل ما گذاشته است.

در مانیفست، مارکس مطرح میکند که کمونیستها از سایر احزاب طبقه کارگر متفاوت هستند، بدینصورت که آنها پیشرفته ترین و قاطع ترین بخش از احزاب کارگری بوده دارای درک روشن از مسیر مبارزه (the line of march)، وضعیت و اهداف میباشند. یکی از وظایف اصلی کمونیستها بسیج پرولتاریا در یک طبقه، سرنگونی سیادت بورژوازی و تصرف قدرت سیاسی توسط پرولتاریا است. در صورت پیروزی انقلاب و وجود حکومت پرولتری یعنی پیروزی در جبهه دمکراسی، پرولتاریای کمونیست با استفاده از قدرت سیاسی و طرح قوانین همه سرمایه را از بورژوازی گرفته، تمامی ابزار تولید را در دست دولت پرولتری مرکز نموده و به افزایش سریع نیروهای مولده بپردازد. مارکس میافزاید که البته در شروع کار این پیروزه بدون اتخاذ شیوه‌های استبدادی علیه منافع بورژوازی عملی نخواهد شد. تنها بعد از عبور از این مرحله اول است که با انجام تدریجی طبقات و دولت، جامعه مردمی (پرولتری) مولود آزادی فرد میشود و باعث میگردد تا آزادی برای همگان یعنی در واقع آزادی کامل انسان برقرار گردد.

مارکس و انگلیس در نوشته‌ای خطاب به کمیته مرکزی اتحاد کمونیستی آلمان با ستایش از اینکه در سالهای 1848 و 1849، فعالان اتحادیه در صفوف اولیه پرولتاریای انقلابی تلاش میکردند، اضافه میکنند که در انقلاب آینده حزب کارگران میباشد با بیشترین سازمانیافتگی و وحدت و در عین حال مستقل از سایر جریانات مبارزه نماید. در آن دوران حزب دمکراتیک که عمدتاً ماهیتی متأثر از ایده‌های خردۀ بورژوازی جمهوریخواه داشت از شانس بیشتری برای مقابله با ارتقای حاکم برخوردار بود و بنا بر گفته مارکس و انگلیس حزب انقلابی کارگران مناسب است که با این حزب خردۀ بورژوا برای سرنگونی ارتقای حاکم همراهی کند و سپس با صف مستقل به مقابله با آن بپردازد. در واقع تا وقتیکه پرولتا قدرت حکومتی را تصرف نکرده است انقلاب مداوم ادامه دارد و در این راستا اتحادیه میباشد با تشکیل سازمان مخفی و علنی حزب مستقل کارگران را مجهر نموده در صورت قدرت یا بی حزب خردۀ بورژوازی دمکرات در حکومت؛ کمیته‌ها، شوراها و کلوبهای کارگری را در شهرباریها و محیط‌های کار برای نظارت و چالش سیاسی در مقابل حکومتگران تقویت نمایند.

کمیته مرکزی میباشد در صدد مرکز کلوبهای حزب کارگران بوده سعی نماید تا کارگران در انتخابات مجلس ملی نمایندگان شرکت نمایند.

در رابطه با سیاستهای مملکتی از جمله فدرالیسم، مناسب است که کارگران نه فقط در راستای حفظ یک کشور در چارچوب جمهوری آلمان تلاش ورزند، بلکه تمرکز قدرت سیاسی در دست مقامات دولت باشند، چونکه بخاطر وجود بقایای پراکنده‌گی جفرافیای آلمان از دوران قرون وسطی، خطرات زیادی برای از هم پاشیدگی آن وجود دارد. وظیفه حزب انقلابی در آلمان حفظ تمرکز شدید است و در سیاستهای معطوف به دولت خرد بورزوا میباشد بخواهد که در صورت امکان ابزار تولید، وسائل حمل و نقل، کارخانه‌ها، راه آهن‌ها، غیره بوسیله دولت تصرف گردیده، مالکیت خصوصی حذف گردد. پیروزی انقلاب کارگری در گرو وجود یک حزب پرولتاریا است که دارای سازمانی مستقل و انقلابی باشد. در نامه‌ای به اف. بولتی در 1871 مارکس مینویسد هدف نهایی جنبش سیاسی طبقه کارگر تصرف قدرت سیاسی برای طبقه کارگر است که پیش‌پیش ضرورت وجود یک سازمان برای پیش‌بردن منافع کارگران در شکل عمومی و در حکومت که دارای توانائی اقتدارگرا جهت تحمیل اجباری قدرت در جامعه باشد را بوجود می‌ورد.

با توجه به اظهارات مارکس و انگلیس میتوان یکسری برداشت‌های کلی نمود که شاید در عصر کنونی مناسب نداشته باشند. اشارات مارکس به ضرورت سازمان یا فتگی حزب طبقه کارگر، تصرف قدرت حکومتی پرولتاری بکمک این حزب و اعمال شیوه‌های استبدادی پرولتاری علیه منافع بورژوازی آثاری از دیکتاوری به مثابه حکومت اقتدار گرا را با خود دارد. وی به نقش تشکل سیاسی کارگری در شکل اتحاد و حزب که دارای ساختار و شبكات سازمانی و از جمله کمیته مرکزی باشد اعتقاد دارد. اینکه حزب پرولتاری در اداره حکومتی چه نقشی داشته باشد روشن نیست ولی حداقل اینکه در بسیج، سازماندهی و کمک به تعیین استراتژی مبارزاتی و اداری موثر باشد، برداشت‌های متنوع و متفاوت با خود بهمراه می‌ورد. اما در این بحث نیست که مالکیت دولتی در دوران گذار به مرحله بالاتر سوسيالیسم به نوعی مقطعي وظایف کنترل سرمایه داری را نه در سطح خصوصی بلکه زیر رهبری حکومت پرولتاری با خود دارد.

مارکس در "نقدی بر برنامه گوتا" مناسبات اقتصادی را در این مرحله اول بسوی سوسيالیسم عاری از سیستم ارزش و مناسبات کالائی دانسته، پرداخت به کارگران را در ازای تولید ارزش مصرف توسط فرد توصیه می‌کند که تا دوران سوسيالیسم در مرحله عالیتر همگان در سطح توان کار می‌کنند و در سطح احتیاج خواست آنها جبران

میگردد. اینکه چه شعبات اداری در سطوح مرکزی و محلی مسئولیت این گونه وظایف را دارند و آیا این ارگانهای مردمی انتخابی هستند و سازمان (حزب) انقلابی کارگری چه نقشی در آنها دارند به تبادلات فکری، بحث و نظر، کنشگریها و تصمیمات دمکراتیک در میان نماينگان مردم بستگی دارد. اینکه در شوروی و بعدها در چین و سپس در کشورهائی مانند ویتنام و کوبا چه اشکالی از این سازمان دهی ها پیاده شد و انحرافات و یا دستاورهای مثبت آنها چه بود به بررسیهای تاریخی و تئوریک بسیاری نیازمند است. اتهام زدن و ارزیابی از دیگر نظرات به مثابه "چیزهای من در آوردم" و "کمونیسم مبتذل" به ایجاد درک مشترک کمک نمیکند.

برای مدافعان آزادی و عدالت در ایران مهم است که به این مسائل در ابعاد تاریخی، ویژگیهای اقتصادی/اجتماعی/سیاسی و فرهنگی بنگرند و بدون وابستگی به یک سیستم فکری خاصی، با توجه به وجود تحولات عظیم سیاسی، اقتصادی و اجتماعی و از جمله نقش انحصاران غول پیکر اقتصادی، قدرتهای امپریالیستی و شکل گیری جنبش‌های اجتماعی که تا حدی غیر طبقاتی هستند به طرح ارزیابیها و ارائه راه کارها برای حرکت در جهت دمکراسی و سوسياليسم بپردازند. هم اکنون بر عهده جنبش چپ در ایران است که در حمایت از چنبش‌های دمکراتیک مردم برای برگیدن نظام جمهوری اسلامی و برقراری آزادیهای دمکراتیک در چارچوب ساختاری بلافاصله جمهوری و مقید به ارزش‌های جهانی حقوق بشر، در راستای استقرار دمکراسی، عدالت اجتماعی و سوسياليسم قدم بردارد.

فراز دادر

2 فوریه 2024